

دل کسی گذشته باشد اگر چه از بلندی برف چند روزی خیلی نشویش دیدیم اما آخر بسره همین برف بلند خود را بمنزل رسانیده شد
 چه که اگر این مقدار برف بلند نبود از چنان پراهمه و اوچمه که میتوانست گذشت بلکه اگر برف بلند نمی بود و اوچمه اول اسپ
 و تترم در تمام همان شمع هرنگ دیدی در شمار است چه تا در نگری صلاح است نماز خفتن بود که در یک اولانک
 آمده و دو آدمی مردم که اولانک در وقت فرود آمدن از ما خبر یافتند خانه های لرزه کوفتند باقی فریاد برای اسپ گاه و دانه بی
 نهایت از برای آتش روشن کردن گاه و سرگین را سجد و بیخایت از آنچنان سرنا و برف خلاص شده این چنین دید و خانه های
 لرزه یافتن از آنچنان مشقت و بلاهای یافته آنچنان نان بسیار کوفتند باقی فریاد یافتن حضور است که این چنین مشقت کشید
 کان می دانند اعتیست را این چنین بلا گذارند کان می شناسند خاطر جمع و دل آسوده یک روز در یک اولانک کوچ نموده
 دو فرسنگ راه آمده فرود آمدیم صبح آن عید رمضان شد از میان باسیان گذشته و از کوتل شیر نو فرود آمدیم بلکه لگ ز سیه
 فرود آمده شد هزاره ترکمان با که چاه و ماههای خود بر سر راه ما قشلاق کرده بودند و از ما اصلاح خبرند اشته صباغ ان کوچ نمود
 در میان انیل ایشان و الا جوقهای ایشان در آمدیم دو سه اغیل تبایح رفت دیگر آن خانه و کار خود را بر پشت
 فرزند ان و خود ان خود گرفته خود را بکوه کشیده از پیش خبر آمد که چند نفر پیش مردم لشکر را در یک تنگی گرفته و گیرنده کسی را
 گذشته نمی گذارند و بجز آمدن این خبرتیر کشیم نزدیک رسیده دیدیم که تنگی هم نیست چند نفر از یک نبی گاهی آمد و تیر میگذارد
 بر تل جمع شده ایستاده است جوانان خوب خوب خلاصه آنکه چون راه مردم پیش را هزار بار گرفته همه مردم میران شده ایستاد
 اندوین وقت خود تنها رسیده آمد مردمی که گرفته میرفتند بود و گفته ایشان را اول دلویم ازین مردم پنجس سخن نشنیده بجانب
 غنیم متوجه نشد و بجای ایستادند با وجودیکه صدیچم ویراق غیر ترکش و کمان چنبری نبی و سودم که نگاه داشتن نوکر سبب نیست
 که در یک محلی با این کس بیاید و فدای صاحب بشود نه آنکه نوکر بایستند و صاحب بته غنیم کرد و بعد از ان خود متوجه شده
 اسپ انداختم چون مردم دیدند که روان شده مردم هم همراهی کردند بجز در سیدک بکوهی که بالایی آن نبر با بودند سپیدند و اصلاح
 ملاحظه تیر ایشان نمود متوجه شده گاهی سوار و گاهی پیاده میرفتند چون غنیم دید که لشکر رو آورد تا بخواست آورد
 روان شد ایشان هزار باد نال کرده بر کوه برآمدند مثل آهوی شکاری پیش انداخته شکار کردند و آنچه گرفته بودند از استا
 و اموال جدا کردند عیال و اطفال ایشان را بنده کردند و از اموال هزاره پاره کوفتند خود هم جمع کردند به پارک طعامی سپرده خود
 پیشتر که گذشته از بلند بیابانهای کوهستان کشته اسپ و کوفتند هزار بار پیش انداخته بلکه تیر بیکه آورد و فرود
 آمدیم از کلان تران هزاره چهارده پانزده کس از مردم سرکش در نهرن اینها بدست افتاده بود و خیال خود این بود که در
 نهری که رود آمده بودیم بانواع عذاب و عقوبت بکشیم که جمیع نهران و نهرکشان را عبرت شود اینها تا تمام سبک و خورد
 و قاسم یک ترحم بی موقع کرده خلاص می کنند منومی نومی باید ان کردن چنانست که به کردن بجای نیک مردان
 زمین شوره تنبل بر نیارود و در تخم عمل نتایج کردن اسیران را ترحم نموده از او کرده شد در وقت تاختن همین هزاره
 ترکمان شنیده شد که محمد حسین میرزای و دولت و سلطان نیر را اس جمعی از مولان را که در کابل مانده بودند بطرف خود
 کشیده خان میرزا را با شاه کرده کابل را قبل کرده اند در میان مردم این خبر را انداخته اند که بیع الزمان میرزا و ظفر حسین

پادشاه را گرفته بقلعه اختیار الدین بری که حالاج باله قورغان مشهور است برآوردند و در قلعه کابل از سرداران ملا با
 ماعربی و خلیفه محب علی قورچی و امه بوسف آمد قاسم بودند از انداخته برفتند قاصد امشب داد مستحکم کرد و جاه داشته اند
 لشکر تیره یک از دست محمد از بانی نامر نو کرقا هم بریب با امرای که کابل بودند اینفیه تا آن زمان اینجای نبودند و راه شته دست
 آن زمان مقرر شد که از تکی خوردند برآمد و برآمد بنا ایلتار بچشمه نشان این باشد که بعد از که شستن از زود بنامه آتش بلند می روشن
 بکنید که بدانیم که آمدن دارا انشدند تا که از نظرات بریم شمایان از آن رهن برآمده آنچه از دست شما بیاید بقتضی این سخنان
 را تمام ننوده محمد از بانی را فرستاده صباح آن از لشکر مو شده و برابر استر شهر فرو آمده است از آنجا پناهگاه سه ار شده نزدیک
 شب از تکی خوردند برآمد بر سر پل فرود آمدیم اسپان را خنک کرده و آسوده ساخته نماز پیشین از سر پل سوار شدیم تا تو
 تقابل رسیدن برف نبود چون از آن تقابل گذشتیم هر چند نفیتم برف بلند تر شد و میان در پیختی بسیار سر ما شد آن بنان بود
 که مدت العمر آنچنان سر ما کم دیده شده بود احمد می بسیار اول و با قرو احمد بریشی را پیش امرای کابل فرستادند که چنان میعاد
 آید واقف و مروان باشد از زود منار و گذشته در امنه که فرود آمد از سر با بر طاققت شاه آتش روشن ساخته خود را
 کرم ساخته اگر چه محل آتش روشن کردن بنامه از زود ببار طاققت شد آتش روشن کرده شد بیاید یک شاه بود از زود
 که مناره سوار شدیم در میان کابل و منار و فتنان اسپان بود همه با ابریز مار فتنه بود پس که در پیش آمد به آتش
 می گشت این میان را به تمام در برف و فتنه آمدیم ازین بهشت و وقت فتنه کابل بیاید تمام رسیده بیشتر از رسیدن پیش
 ماه روی از آنک آتش بلند می نما هر شد علم شد که خبر نماند از آنجا که بیاید سید قاسم رسیده شمر طغاسی را با مردم بر آنجا بطرف
 پل مایا با فرستاده شد قول به انار بر راه بابا بولی نما بر در آن محل بجای بلوغ نمایند با آنچه خوردی بود بالغ یک سینه را ساخته بود
 بصورت لشکر کرد و چوب اوقوت نمانده بود از خطوط او بخال خود بود خان میرزا بخال شده بود محمد حسین نیز او باغ بهشت
 ساخته این یک میرزا بود بکوهستان طرف بلوغ بابا بر سیده بودم که بجای عدالتی کرده پیش فتنه بودند کرد و پیش ما آورده
 چندمی که پیشتر رفت بود و در حولی که خان میرزا در راه بود و چهار اسب که نهی بیاید قاسم ایشانک اماه قنبر علی و لقا هم یک
 و شیر علی قزول مغول و سلطان احمد نول بود از جماعه قزلی نول ازین در سر بهر سید بن تماشای و توبی که میرزا خان نشسته
 بودی در پینه غوغاسی شو خان میرزا بیاید سوار شده که از شته می بر اینجه برادر خود محمد حسین که زینکی تها که خان میرزا شده
 به این چهار کس شیر قول نول را بشمشیر زدی اندان در وقت بریدن از غلامس میشو این چهار کس شمشیر و تیر خورده
 و زخمی شده در جایی که مذکور شد پیش ما در آمده اند که به پنهانک سواران جمع شدند و از حمام شده مردم بالای هم یک جا
 جمع شده ایستادند و پیش میتوان رفت فی عقب میتوان نشست من بخوانی که نزدیک من بودند گفتیم که فرود آید و زود کنی
 دست ناصر محمد علی کتابه را با یا شیرزاد و شاه محمود چند جوانان دیگر هم فرود آمده رفته تیر انداختند غنیمت کرخت از دست
 مردم قلعه بسیار انتظار کشیدیم وقت کار نتوانستند رسید پس از برداشتن غنیمت یک یک دو و تاخته آمدن گرفتند هنوز به جا با
 که خان میرزا فرود آمده بود رسیده بودم که از مردم قلعه یوسف و سعید یوسف آمدند به همراه من در آن باغی که خان میرزا بود در آمدند
 دیدم که خان میرزا نیست که بنده برآمده تیر کشیدیم احمد یوسف از عقب من بود از دروازه چار باغ و دست سر پل پیاده که در

کابل بجهت مروانکی اور عایت کرده نصب کو توالی با و داده گذاشته شده بود شمشیر برهنه در دست آمده بن رو کرده می آید
 من جیبه پشیده بودم غریبی نه بستنه بودم و بینه هم نبوشیده هر چند می دوست می دوست گفته فریاد کردم احمد یوسف هم فریاد
 کرد از جهت اینکه در سرا و برف در بشیره تغیری شده بود از آن جهت بوده باشد یا از جهت اضطراب جنگ بوده باشد باری مراد
 بر بازوی برهنه من شمشیر انداخت عینت الهی شامل بود سر مو کار زگر و شعر اگر تیغ عالم بجنب زجای به نزدیک تا نخواهد
 خدای من این دعا خوانده بودم از خاصیت آن بود که خدای تعالی من حضرت را دفع نمود این دعا نیست اللهم
 انت ربی لا اله الا انت علینک توکلنت علینک انت رب العرش العظیم ماشاء الله کان و ما له نشاء
 له یکن ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم واسلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء
 علما اللهم انی اعوذ بک من ان اشیرک بک و من شر نفسی و من شر غیرتی و من شر کل ذابیه انت اخذنا بصیبتها انک
 رب العرش العظیم از آنجا بر آمده باغ بهشت که محمد بن میزبانجا بود آدم گرفته بر آمده پنهان شده بود در رخنه باغی که محمد بن
 میزبان فرود آمده بود بهشت بهشت کس تیر و کمان دار ایستاده بودند من بر سر نیبا اسپ خود را پاشنه کردم نتوانستند ایستادند که بختند من
 رسیده به یکی شمشیر انداختم آن چنان معلق زده رفت که تصور کردم که مگر سرش بریده رفته باشد که را شده بکسی که شمشیر انداختم کو کلنا
 خان میزبان که بولک کو کلناش بود شمشیر بدست او رسیده بوده در وقت رسیدن به روزه خانهای که محمد بن میزبان نشسته بود از بالای باغ
 یک مغولی که نوکر من بود من او را می شناختم تیری را پر کرده بروی من کشید از آن طرف و از این طرف می بود با شاه است گفتند
 تیر را کردند و انداخته که بخت از تیر انداختن هم کار گذشته بود میزبان و سرداران او که بختند و گرفتار شدند برای که تیر اندازد
 و در همین جا سلطان سخر بر لاس را که رعایت کرده تومان نیک بنا را با و عنایت کرده بودم اینهم درین فتنه با نیبا شکیب بود
 گرفته کردن او را بسته آوردند مضطرب شده فریادی کند که بی میبدانی گناه ازین پیشتر می باشد که با این جمع از هم چنان وهم
 مشورتان یک کلان تری تو باشی چون والده دادام شاه بیگم خواهر زاده اومی شد فرمودم که این چنین بیعتان در زمین نکشند
 هیچ مرکی و بلانی نیست از آنجا بر آمده احمد قاسم کوه بر را که از امرای درون قلعه یکی او بود با یک جماعه از جوانان از عقب خان
 میزبان فرستادم در کنار همین باغ بهشت شاه بیگم و خانیم فاخته نشسته بودند ازین باغ بر آمده بدین شاه بیگم و خانیم فرم
 مردم شهر و او باش چوب دستها گرفته بجوم کردند در گوشه در کنار بگرفتن مردم و تاراج نمودن اموال دست اندازی میخواستند
 بکنند با بر آن مردمان گذاشته و تعیین کرده از هر طرف مردم رانده و رانده بر آورده شد شاه بیگم و خانیم و یک خان نشسته بودند
 در جای که دوایم فرود می آمد فرود آمده مثل سابق بار ب تقسیم رفتند در یافتن شاه بیگم و خانیم سید و قیاس مضطرب و منفعل و رافکنند
 و خجل شدند غدر معقول می توانند گفت نظیر ح پسر شاه میشتفغان می توانند انداخت از نیبا طمع من این چنین نبود که این
 جمع در مقام هر بدبختی که می شدند آنچنان نبود که بسختی بیگم و خانیم گوش بلندارند خان میزبان خود نمیره زانیده شاه بیگم بود
 و روز در پیش بیگم اگر بسختی ایشان نمی در آمدند خان میزبان خود نکذاشته پیش خود می توانستند نگاه داشت چند مرتبه هم که از
 همواری زمانه و ناسازگاری دوران از تحت و ملک نوکر و چاکر جدا شده با ایشان التجا بر دم ماورین هم رفت هیچ نوع رعایتی و شفقتی
 دیده نشد خان میزبان را و خود من مادری سلطان نکار خانیم ولایتی عین و همورداشتند من ماورین ولایت بجای خود با

صاحب یک موضع و یکچند جانور هم توانستیم شد ما درین دختر پوس خان من نبره او کویا نبودم چنانچه شاه حکیم که آمدند
لنگان را که از جای اعلای کابل است بایشان دادم دیگر در هر نوع فرزندی و خدمتکاری تقصیر نکردم سلطان سعیدخان
کاشغری با پیاده و برهنه چند بار آمد مثل برادران زارایده خود دیده از توامانات لنگان تومان من او رسد اودم در زمانیکه شاه
اسمعیل صفوی شهبان خان را در مرو بگشت و آن دشمن قوی را از سر او اگر و بقدر که گذشتم مردم ولایت اندجان
بطرف من دیده بعضی داروغهای خود را بر آورده بعضی جاها را مضبوط کرده من کس فرستادم من سلطان سعیدخان نوکران
بابری خود را سپرده و کمک همراه نموده ولایت اندجان را بخشید و خان ساخته فرستادم تا این تاریخ هم از آن طبقه پس که
آمد از زایندهای خود کمتر ندیدم چنانچه ختن تیمور سلطان و ایس تیمور سلطان و توحه پونا سلطان و بابا سلطان درین
تاریخ پیش منده و همه را از زایندهای خود بر دیده رعایت و شفقت کرده ام ازین نوشت با غرض شکایت نیست حکایت
راست است که نوشته ام ازین مسطور شده با مقصود تعریف خود نیست بیان واقعه ایست که تحریه نموده چنانچه
ازین تاریخ آنچنان الزام نموده شد که راستی هر سخنی را نوشته - شونده بیان واقع به گامی را تحریه نموده آید لاجرم از پدر
و برادر زاده گان هر یکی دیدی که شایع بود تقریر کردم و از خویش و بیگانه هر عیب و نهر که بیان واقع بود تحریه نمودم خواننده معذور
دارد و شونده از مقام تعرض بگذرد اینجا بر خاسته در چار باغی که خان میرزا فرود آمده بود آمد بولایت و ایماق و هشتم
فتحنامه با فرستاده شد بعد از آن سوار شده به آرک آمدیم محمد حسین میرزا تو شک خانه خانیم از ترس که بخت در آمده در بوغیام
تو شک خود را بسته بوده است از مردم درون قلعه میرم دیوان بعضی دیگر را گذشته شد که این خانه با راجت محمد حسین میرزا را یافته
بیارند به خانه خانیم آمده درشت تروپی او بانه تر سخنان گفته اند باری بهر حال محمد حسین میرزا از تو شک خانه خانیم یافته در آرک
آوردند من مثل سابق تعظیم کرده و بر خاسته خلی هم درشت بروی او پیام محمد حسین میرزا که با بنجین زشت و شنیع حرکات اقدام
کرد و باین نوع شور و فتنه انگیز نیما اتهام نمود اگر پاره پاره می کردم جای آن داشت و به انواع عذاب و محنیت سزاوار بود چون
در میان بکنوع خویشی شده بود از خانیم همیشه زاینده من خوب کار خانم فرزندان و دختران داشت این حقوق رایا و کرده
محمد حسین میرزا از آن نموده بطرف خراسان رخصت داده شد این بیروت متحق ناشناس این چنین نیکیهای مرا که جان او را
بخشیدم بالکل فراموش کرده و پیش شهبان خان از من شکایت با و ضیبتا کرده بود اندک وقتی نگذشت که شهبان خان او را
کشته بجای او رسانید شعر تو بدگفته خود را بر دگر سپار که روزگار ترا چاکر است کینه گذار به احمد قاسم کوه برد چند جوان و
را که از عقب خان میرزا فرستاده شده بودند در پشتهای قرابلق بخان میرزا میرند که بخت هم نمی تواند قوت و جرات دست
ضبا بیدن هم نه داشت باری گرفته آوردند من در دیوانخانه که در ایوان پائین شرق و شمال او نشسته بودم گفتیم که یا ویریا هم
از اضطراب تا زانو زده آمدن دو مرتبه افتاد بعد از دریافتن در پهلوی خود نشانیده دل دادم شربت آوردند بجهت دفع
تو هم خان میرزا اول شربت را خود آشامیده با و دادم چون جماع سپاهی و رعیت و منحل و چمنائی متوهم و نذبذب بودند
چند روز احتیاط امری داشته خان میرزا را در خانه او فرموده شد که باشد چون ازین ایل و الوس که مذکور شد بنویزد و غم
و زد و بود بودن خان میرزا را در کابل صلاح ندیده بعد از چند روز بطرف خراسان رخصت داده شد بعد از رخصت دادن

ایشان بسیاران و چاش تو و دامنه کلبهارفته شد در جوار آن طرف بسیاران دوست چاش تو و دامنه کلبهار بسیار خوب میشود
 سبزه او در ولایت کابل نسبت بجایهای دیگر بسیار خوب میشود انواع لاله‌ها می شود یک مرتبه انواع لاله‌ها را فرودم که شمه دندی
 و چهار نوع لاله بر آمد چنانچه در تعریف این جا با آب پستی گفته شده بود در همین سیر کرد و نماند از این تمام کردم فی الواقع در بهای بخت
 سیر کردن و جانور بر این و تر انداختن برابر این جا کم جای بوده باشد چنانچه در تعریف و توفیق ولایات کابل و غیره
 شمه مذکور وسطه شده در همین سال از جهت معاش و اختلاط ناصر میرزا و تربیت کرد و امرای بدخشان که محمد قورچی و مبارک
 وزیر و چنانکه بوده باشند بخنده بلکه یعنی شده همه اتفاق کرده و لشکر کشیده از طرف میدان دریای کوچکی که بطرف نقیل و دروغ
 است سوار و پیاده خود را جمع کرده براه پشتها نزدیک پیمان آمده ناصر میرزا و می که نزدیک او بودند بی تجربه و جوانان
 اندیشه و ملاحظه نموده بانها بخت جنگ بیشتر آمده جنگ می کنند زمین میدان و که در هم پیاده بسیار در یک دو مرتبه اسپ
 انداختن پا حاکم کرده و زو که می که و انداخته تاب نمیتواند آورد میگر بر بدخشان ناصر میرزا از بر زنده توابع و لواحتی که
 داشت تالان و تاراج کردند ناصر میرزا با نزدیکان خود زیر کمانیده و تاراج یافته براه شکش و نارین به کیلگامی آمده و
 بالار و به سرخ آب کشته براه آب دره در آمده و از کوتل شیر تو گذشته با هفتاد و هشتاد و نوکرو چاکر تالان یافته گرانیده به
 گرسنه بکابل آمد عجیب قادری است دوسه سال پیش ازین ناصر میرزا تمام ایل و انوس را کوچانیده در آنده و یا غنی شده
 از کابل بر آمده بدخشان رفته در با و قلعه‌ها را مضبوط ساخته بچ خیمال با سبکشت از کرد های سابق خود سر افکنده و خجل از آن
 نوع جدا شدن شرمنده و منتقل شدن به بیچ بروی او بیاورد و خوب بر پیده و مهربانی نموده از انفعال بر آوردم
وقایع سنه ثلث و عشر و شصت معاشه بدغه تا غن غلجی از کابل ساری کردیم در وقت فو و آمدن در رده خبر آوردیم
 که در شصت و سه کانه که از سرده یک فرسنگ بوده باشد مانند بسیاری غافل نشسته اند امر او جوانان که همراه بودند برین
 شدند که همند را می باید تاخت من کفتم که رو باشد بکدام عزیمت سوار شده باشم بمقصد نه رسیده رعیت خود را بتا زیم
 و بر کردیم این کار ممکن نیست از سرده سوار شده صحای گنده دارا شب و تاریکی طی کردیم شب تاریک زمین بهر
 کوه و پیشه می نماینی راه و اثر معلوم می شود هیچ کس سر نتوانست کرد آخر من خود سر کردیم بیکه و مرتبه باین نواحی رسیده بود
 بهمان قیاس قطب را بدست راست خود گرفته روان شدم خدای تعالی بر ما راست آورد راست بر در قبا قبول
 اولایه تو آمده شد بجای که غلجی می نشیند که خواجده اسمعیل سرسی باشد از همین رود را می برای در آن رود فرود آمده خود و
 اسپان ساعتی خواب کرده و دم گرفته وقت صبح از آنجا روان شدیم آفتاب بر آمده بود که از این پشتها و قولما بصحرای آمیم
 از اینجا آنجا یک غلجی نشیند یک فرسنگ خوبی بوده باشد سیاهی غلجی بود و یاد بود نمودار شد مردم لشکر تا زیده تمام تا غن تا کوه
 کرده تاخته آدم و اسپ را تیر زده مردم را نگاه داشتیم همچنین پنج شش هزار کس چاقون گذاشته لشکر را نگاه داشتن غلجی
 اشکال دارد خدای است آورد لشکر ایستاد نزدیک بیک کوه شرعی آمده و سیاهی افغان را دیده چاقون گذاشته
 شد کوسفند بسیاری درین چاقون روست افتاد و در هیچ چاقونی این قدر کوسفند بسیار می دست نیفتاده بوده در وقتیکه ما را
 گردانده فرود می آمیم از هر طرف جماعت آمده در میدان آنکیز جنگ کردند یک جماعه را بعضی از ما

و نزدیکان گرفته تمام ایشانرا گشتند کجاست و دیگران ناصر میرزا سوا شده همه ایشانرا گشت از سر افغان گشته
 کله شماره بر خیزانیده شد و دست پیاده کوتوال که اسم او مذکور شده بود در پای او تیر رسید و وقتیکه کابل رسیدیم فوت کرد
 از خواجگان جمعیل کوچ نموده با ولایت فرود آمدیم اینجا فرمان شد که بعضی از امر او نزدیکان گشته و این تمام کرد و سپس این
 غنائیم را بگیرند از قاسم و بعضی را رعایت کرده خمس گرفتیم خمسی که در قلم آمد شش تیره هزار کوفتند بود که خمس میشادند با باشد با ملت
 شد با رعایت کرد با در یک لک کوفتند بیخ سخن بنود از آن منزل کوچ نموده و در صحرای کتبه داد بخت شکار کرد و شکار کرده شد آمو
 و کوه خراین دشت فریب میشود و بسیار میشود و در میان جری که کوره خرد آهویی بسیاری در آه کوره خرد آهویی بسیاری را گشتند
 در اثنای شکار از عقب یک کوره خرد تا ختم نزدیک رسیده یک تیر زدم یک تیر دیگر هم زدم اما این زخم چنانچه پیدا کرد کاری
 کاری نبود اما از ضرب این دو زخم از ویدن سابق آهسته تر شده پاشیده کرده و نزدیک در آمدن از و کوش عقب ترک
 پس سه و شمشیر انداختم ثانی گلوی او بریده و معلق زده رفت و پاهای عقب او بر کاس من رسیده رفت شمشیر من خیلی خوب
 بریده عقب کوره خردی بود و قریظ او از یک کوزه کتری کتر بوده باشد شیرم طعمی و بعضی آهویی منو استا دیده بودند تعجب کرده
 گفتند که در خوردن این مقدار آهویی فریب کم دیده شده این روز یک کوره خرد دیگر هم انداختم کوره خرد آمو که درین شکار افتاد اکثر فریب
 افتاد که ام براب کوره خردی که من گشتم فریب بود ازین چایقون برگشته کامل فرود آمدیم در او آخر سال گذشته شیدا خان
 از سر قندهار به شیرازی فرستاده باشک سوار شده شاه منصور بخشی نیک حرامم که اند خود از بود بشیران خان
 کسان دستاوه بسواری تیر تر کرد و در وقت رسیدن نواحی اند خود این بد بخت یاغی با عداد اینک من با و از یک کس دستاوه
 طیبیده ام خود را فریب ساخته و او تا غده بر سر خود زده پیشش و تریق گرفته می آید در وقت بر آمدن او از بجان لی سران
 هر طرف در آمده آن چیز نامرد و پیشش و ما تریق او را و مردی که همراه او بودند در یک لحظه تریق پرست کردند بدیع الزمان
 و مظفر حسین سبزه و محمد برندق برلاس و ذوالنون ارغون همه در نواحی بابا خاکی لشکر کشیده نشسته بودند بی بجا کردن
 عازم بودند بی بقلعه مضبوط کردن عازم جازم بیج کاری را شخص نه کرد و بیج کردن کاری را محقق ندانسته سر اسیمه
 محمد برندق برلاس مرد حساب دانی بود او میگفت که مظفر حسین سبزه را و من قلعه بری مضبوط کنیم بدیع الزمان میرزا و ذوالنون
 از اطراف و نواحی بری بکوستان رفته از بیستان سلطان علی ارغون را و از قندهار زمین داور شاه بیگ را و مقیم را با لشکر
 ایشان آورده بخود همراه سازند هر چه لشکر هزاره و کدوری باشد جمع نموده مستعد و مکمل شده باشند بکوستان رفتن غنیمت
 است از ملاحظه لشکر بیرون و وقفه ایشان بر سر قلعه هم نمی تواند آمدن خوب گفته بوده و رای حسابی بخاطرش رسیده بوده
 ذوالنون ارغون اگر چه مردانه مردی بود اما خبیس و مال دوست و از رای و حساب دور تر بود و کول طور دیوانه طور
 مردی بود درین ایام که در بری برادران بشتر گشت با دشا بودند در خانه بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار بود و چنانچه
 مذکور شد از جهت مال دوستی خود نبودن محمد برندق در شهر راضی نشده بود و خود را در شهر خیال کرد و از راه می و
 توانست رسانید از برای کولی و دیوانگی او این بهتر دلیل می باشد که مردم زبانی طماع و غلبی و خوش آمدن
 قبول کرده خود را بخت و رسوا کرد و تفصیلش نیست که چون در بری صاحب اختیار و اعتبار شده یک چند می از شیخ و ملا با و آمده گفتند

که قطب با اختلاط میکند ترا برانند لقب شده تو او ز یک رازیر خواهی کرد این سخن را با و کرده فوط بگردن انداخته شکر کرده بود
از همین جهت با برای مقول محمد بر مذق عمل نموده فی کار قلعه مضبوط کردنی یراق جنگ مربوطنی قرار دادی چا عداول که از آمدن
یاغنی آگاه بکندی در بسیار اول او ترتیب لشکر اگر یاغنی بیاید جنگ را خاطر خواه بکنند شیبا سخنان در مله محوم از مرغاب گذشته در وقت
نزدیک رسیدن به نواحی سرکاهی خبردار میشود سر همیشه هیچ کاری نتوانستند کردنی مردم را جمع میتوانند کردنی بسیار می توانستند نمود
هر کس از طرف خود مانده رو آیدند و ذوالنون ارغون همین خوش آمده شده در روزی چهل پنجاه هزار کس او ز یک با صد صد و
پنجاه کس خود در قرار باط میایستد دم بسیار بچو رسیدن گرفته روان میشود ذوالنون را گرفته سرش می برند ما و رو خواهر و حمرا
و خزان میرزایان و قلعه اختیارالدین که به آن قورغان مشهور است بوده اند میرزایان پگاه شهر میرسد تا نیم شب اسپان خود را و در آن
خواب میکنند وقت سحر تافته می بر آید قلعه مضبوط نمودن را خیال نتوانستند کرد و درین قدر فرصت و زجه ما و رو خواهر و زین و فرزند
خود را نتوانستند بر آورد بدست او ز یک با سیری پرتافته که نیکند تا بنده سلطان سلیم و خدیجه سلیم با حرمهای سلطان حسین
و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و فرزند ان و خوروان ایشان و آنچه از خزان و سیوات است میرزایان بود کام در روز
ال قورغان بود قلعه را خاطر خواه مضبوط کرده بودند جوانانی که به کمک قلعه تعیین شده بودند هم رسیده بودند عاشق محمد از غول
بر او رخورد و یک پیاده از لشکر که نخته بر آمده و آمده در قلعه درآمد دیگر علیخان پسر امیر بیگ بود دیگر شیخ عبداللہ بکاول
بود دیگر میرزایک گنجشوی بود دیگر میرکی کوردیوان بود بعد از آمدن شیبا سخنان بعد از دو سه روز شیخ الاسلام و اکابر عهد
و شرکار کرده کلیدهای قلعه سنگین را گرفته رفتند قلعه را این عاشق محمد شانزده هفتده روز نگاه داشت از بیرون طرف با
شب نقب انداخت و آتش زده یک برج را پراندند مردم قلعه دست و پایچه شده قلعه را نگاه نتوانستند داشت و کیر انداختند
از گرفتن هری شیبا سخنان براه و زاد این باد شاهان بد معاش کردنی تنها باین جمع همه خلائق روستائی و تا و دیده مردمی بکبت
نخورد و نیای که در ان ایتمه نام بکنند از شیبا سخنان افعال و حرکاتی که در هری صادر شد اول اینکه از جهت چکه دیباچی
خدیجه سلیم پشاه منصور بخشی مادر است کیرانده انواع قیما فرموده کردند دیگر مثل شیخ پوران غزندی مردی را بمغول عبد الوهاب
کیرانده بر پسر او را یکی کیرانده دیگر جمیع اهل شهر و اهل طبع را بکلبانهای کیرانده از طرفهای خراسان درین ماده یک قطعه مشهور شد
قطعه بجز عبد اللہ خراسان و زنده هیچ شاعر وی ز را به بنای از طلب دارد شعورش که خواهد گفتن کیر خردا و دیگر
خانزاده سلیم نام حرم مظفر حسین میرزا را بچو گرفتن هری بر آمدن عدت هم مقید نشد نکاح کرده گفت دیگر قاضی اختیار نجه
میر یوسف را که از طایان مشهور خراسان و هری بودند بد گفت دیگر در خطه و تقصیر طایان و بنیاد مصور قلم در آورده
اصلاح نمود دیگر هر چند روزی که یک بیت سینه میگفت بر بنبر خوا نده در چار سوی او پیرانده از مردم مشهور صلح میگفت
علم و آوری می داشت اما اینچنین کولانه و ابلهانه و کستا خانه و کافرانه اقوال افعال از و بسیار صادق شد
بعد گرفتن هری بد پانزده روز از کدستان به پل سالار آمده هر شکر که داشت به تیمور سلطان و پید سلطان همراه
نموده بر سر ابو الحسن میرزا و کیباک میرزا که دو مشهود غافل شسته بودند فرستاد یک مرتبه قلات را خواسته اندک مضبوط
نمایند بکیر تبه دیگر آمدن این لشکر را شنیده براه دیگر بر سر شیبا سخنان خان خواسته اند که ایغا نمایند این عجب خیال خوبی بود

بهیچ کاری سخن را قرار نتوانسته اند داد و نوشته بوده اند که تیمور سلطان بالشکر ایلغار خود میرسنه میرزایان هم راست کرده
 می آینه ابوالحسن میرزا را خود زود بر میدارند کیبک میرزا ابانکه کسی بر سر غنیمت خود می تازد و انرا همی بردارند هر دو برادر را
 فرود می آزند و قتیکه هر دو یکجا نشاندند بودند هر دو برادر با هم دیگر در یافته و روی بکله بیکر ابوسیده و داع می کنند از ابولحسن
 سیدی ظاهری شود کیبک میرزا را چند ان تفاوت نگزیده بوده هر دو میرزا در میگردید پیل سالار بود و فرستند بین ایام شاه بیگ
 و برادر خود او محمد مقیم از توهم شیبیان خان کرمانچیان و عرصه داشت با فرستاده اظهار یک جنتی و دولت خواهی کردیم
 در یک سفر خدمت خود مرصیح مر اطلبیده بود درین وقتی که او زبک ولایت را بکل گرفته باشد دیده ایستادن با مناسبت
 نمود چون این مقصد را ایلچیان و عرصه اشتها فرستاده مار اطلبیدند در آمده ملازمت نمودن ایشان تر دو کتر ماندیم امر او مردم
 صاحب برای مشورت کرده سخنرا اینجا مانده شد که به لشکر سواری نمانیم بعد از همراه شدن امرای ارغون بر سر خراسان رفتن یا
 بر سلطنت دیگر که باشد به صلاح و صواب و دید ایشان قرار داده شود باین غنیمت بطرف قندبار متوجه شدیم چه سید سلطان سلیم
 که او را بیکه می گفتیم چنانچه مذکور شد دختر خود معصومه سلطان سلیم را به ستوری که در شهری مقرر شده بود گرفته آمد در غنی
 طاقات کرده شد خسرو و کولتاش و سلطان نقلی جناب و کدای بلال از شهری که بخت پیش این حسین میرزا رفته بودند از آنجا پیش ابوالحسن
 میرزا رفتند آنجا هم توانستند ایستاد پیش ما متوجه شده همراه اینها آمدند در وقت رسیدن بقلاط سوداگران هندوستان که
 بجهت سودا نمودن بقلاط آمده توانستند بخت مردم لشکر بر ایشان ناگاه رسیدند اکثری برین بودند که درینطور محل -
 یا غنی که بهیچا جاعه که از ولایت یا غنی آمده باشند تاراج میباید کردند من رضانت هم گفتیم معودا گران ساچه کناه است از چنین
 فائده رضای حق تعالی برادر میان دیده اگر بگذریم در مقابل این ظلی علی فوائد الله تعالی روزی خواهد کرد و چنانچه همین چند روز
 در وقتیکه بر سر غلی سواری کردیم مهند ان با کوسفندان و مال و اهل و عیال خود در یک فرسنگ لشکر بودند اکثر بخت یافتن
 آتنا بجهت بدین ملاحظه نمودن من رضانت هم صباح آن الله تعالی از مال افغانان یا غنی که غلی باشد انمقدار بمردم لشکر
 روزی کرد که در هیچ چایقونی انمقدار نیفتاده بود از قلاط گذشته فرود آمده ازین سوداگران برسم پیش کش بجان چیزی گرفته
 خان میرزا را بعد از گرفتن کابل بطرف خراسان خصمت داده شده بود و بیکر عبدالرزاق میرزا که در وقت بر آمدن از خراسان
 اینجا مانده بود بعد از گذشتن از قلاط این دو میرزا از قندبار که بخت آمدند بپیره بهار میرزای پسر جهانگیر میرزا که پسر محمد میرزا با
 ما در این پسر محمد میرزا همراه این میرزایان آمده ملازمت کرد بشاه بیگ و تقیم خطما فرستاده شد که بسخن شمایان اینجا آمدیم
 مثل او زبک یا غنی بیگانه خراسان را گرفت بیاید بطور صلاح دولت بوده باشد با اتفاق و صواب دید شماها قرار داده شود
 از خط نوشتن و ما را اطلبیدن منکر شده روستایان و درشت جو ابا فرستادند از آن روستایان که بیایگی این بود که خطی
 که بمن نوشته بود بر پشت آن خط جاییکه امر ابا بلکه امیران کلان مرتبه نجر در پایه ترا میری جانی که مهر بکنند در نیسا
 کاغذ مهر کرده فرستاده بود اگر این چنین روستایان حرکت با نمی کردند این نوع درشت جو ابمانی فرستادند کار اینجا
 کی میرسد چنانچه گفته اند **بیت** سیزده بجائی رساند سخن که ویران کند خانان کهن از زمین سینه بوی ما
 ایشان و روستائی که بها بود که خازدان خود را اوسی و چهل ساله ساکن جمعیت خود را بر باد دادند و در نواحی شهر صفا

یک روزی در میان آورده غوغای غلطی افتاد همه مردم لشکر یراق پوشیده سوار شدند من غسل و طهارت مشغول
شدم امر اضطراب های بسیاری کردند من فارغ شده سوار گردیدم چون غوغای غلط بود بعد از لحظه تسکین یافت
از آن جا کوچ بر کوچ آمده در کتاف فرود آمدیم این جا هم هر چند طرح سخن گفتن انداخته شد پروا نکردیم همان طور در مقام
سکشی و عناد بودند و نتواندانی که هر طرف را عرض کردند که سواران های که بقند هارمی آید بطرف بابا حسن ابدال خلیشک
است بان راه گذشته رود هائی که بقند هارمی آیند همه را مضبوط می باید کرد سخن را باین جا قرار داده صبا می جید
پوشیده بر انظار و جوار انظار رسا و ل راست کرده بطرف خلیشک کوچ نموده شد شاه یک و مقیم درین گاه که وقت
چنانکه من عمارتی ساخته ام در پیش آن شامیانه زده نشسته بودند مردم مقیم تیزی کرده نزدیک بر آمدند طوفان
ارغون که در نوای شهر صفا کز نخته آمده بوده تنها بطرف یسال ارغون در آمده می رود عشق الله نامی با هفت هشت
کس جدا شده تیر تیزی آید طوفان تنها رفته رو برو شده و شمشیر رو و بدل کرده عشق الله را از اسپ انداخته و سر او
بریده در وقتیکه از برابر سنگ خشک می گذشتیم آورد شکون گرفته شد چون این زمین در محلات و درختان بود جنگ
کردن در این جا صلاح ندیده از زیر دامن گذشته از رود اولانگی که بطرف قند هار بوده در آنجا منزل تعیین کرده فرود
آمدیم که شیر قلی قر اول نیز آمده عرض کرد که یا غی راست ساخته رسید بعد از گذشتن از قلات مردم لشکر کرسکی و تقیص
بسیاری کشیده بودند در وقت رسیدن خلیشک بالا رویه و پایان رویه از جهت کاو و کوسفند سامان خود پیش
از مردم لشکر جدا شده بودند پریشان بودند بجمع شدن لشکر مقید نشده تاخته سوار شدیم مردم ما آنچه بودند نزدیک
به و هزار کس بوده باشند در وقت فرود آمدن این جا چنانچه مذکور شد بالا و پایین مردم لشکر رفته بودند وقت جنگ
انها متقاعد شدند همراه شد در جنگ مردم حاضر با هزار کس بوده باشند اگر چه مردم ما کم اما خیلی خوب و تو زک و مضبوط
و یسال تعبیه و ترتیب کرده بودم هیچ محل آن مقدار ترتیب و نسق نداشته بودم در تاین خاصه تمام جوانانی که از دست
ایشان کار می آمد جدا ساخته دوده پنجاه پنجاه کس نوشته سردارده کس و پنجاه کس تعیین نموده بودم هر دوه و هر پنجاه در
دست راست و در دست چپ جای ایستادن خود را دانسته در وقت جنگ کار کردنی خود را معلوم کرده
حاضر حاضر بودند و انظار و دست راست و دست چپ و پهلوی راست و پهلوی چپ و راست و چپ
در تاخته سوار شدن بی تکلف راست ساختن و بی منت تو اچی مردم لشکر از جای خود رو بروی خود متوجه شدند
اگر چه بر انظار و جوار انظار و اونک یان و اونک یک معنی دارد اما بجهت تشخیص مردم معنی مختلفه بر تغییر الفاظ
اطلاق کردیم چنانچه میسر و میسر که بر انظار و جوار انظار می گویند و یسال قلب را که قول می گویند این میسر و میسر
داخل قول نیستند بنا بر آن این جا آن نوع فوج جدا را همان همراهت خود انظار و جوار انظار گفته شد دیگر قول که
فوج محوره است یسار و یسار و اونک قول و سول قول نوشته شد دیگر در قول که تاین خاصه
می باشد یسار و یسار و اونک یان و سول یان ذکر کرده شد دیگر تاین خاصه جوانان یکی که نزدیک می باشند
یسار و یسار و اونک و سول نام نهاده شده بر انظار میرزا خان شیرم طغای و یارک طغای با برادر این جوان

چشمه قول و ایوب بیگ و محمد بیگ و ابراهیم بیگ و علی سید مغول با مغولان خود سلطان علی چهره و خدای
 بابر در آن خود جو الفار عبد الرزاق میرزا و قاسم بیگ توپچی و تینگری و قنبر علی و احمد ایل چی دیو غه غوری و بر سر
 و سید حسن اکبر و میر شاه قوچین ایراول ناصر میرزا سید قاسم ایطک اقا و محب علی قورچی و بابا اوغلی و الله و روی ترک
 و شیر قلی قزاول مغول بابر در آن خود و علی محمد در غول در دست راست من قاسم کوکلتاش و حشر و کوکلتاش
 و سلطان محمد دولدای و شاه محمود و پروانچی و قل با نیرید بکاول و کمال شربت چی در دست چپ من خواجه محمد و دوست نام
 و میرم ناصر و بابا شیرزاد و خالقلی دولی خزانچی و تعلق قدم قزاول و مقصود سوچی و بابا شیخی و یکر در قول تمام نزدیکیان و ایگیان
 بوده از امرای کلان کسی نبود از اینجا که مذکور شده هنوز هیچکس بر تبه امرای نرسیده بود جماعه که درش نوشته شده بوده شیر بیگ
 جانم قورچی بیکی و کییک قلی بابا اولم حسن قورچی از مغولان او روشن علی و سید درویش علی و سید خوش کیمدی و جمله دوست کیمدی
 و جمله علفی و ایچی ماسی و از ترکمان منصور و شرم بابر در آن خود و شاه نظیر سوندوک مردم غنیم و جماعه شدند کجاء شاه شجاع از غول
 شاه بیگ مشهور است بعد ازین شاه بیگ نوشته خواهد شد کجاء دیگر بابر در آن خود و وقت سر کرده میآید سپاهی از غولان شمش
 هفت هزار تخمین میگردد و چهار هزار گس براق از خود هیچ سخن نبود بقول و بر الفار خود و در نوشته تقسیم بچوانف را که قاسم بیگ و بهران
 او باشند محکم زور آمده تا وقت جنگ دو کسی از قاسم بیگ آمده و تک طلایه چون پیش با غنیم آمد و در یکصد استوارتیم کرد و بطرف غنیم
 سید رنگ متوجه شدیم در وقت شروع نیر آمدن یک مرتبه ایراول بار زده کرده و در قول و آورده بزرگداشتند روایت شدیم اندک فرصتی
 ایستادیم تیر کذاشته ایستاد پلور شده ماندند و بروی من یک کس مردم را فریاد کرده اداسپ فرود آمد نیز انداختن را خیال کرد و با تیغ
 رو آتش بجز رسیدن تاب نتوانست و در سوار شده و انشد اینک که پیاده بود شاه بیگ خود بود و در اثنای جنگ سری بیگ
 ترکی با چهار پنج برادر خود دستارهای خود را در دست خود گرفته از باغی او گردانند و بیامور آمدند این پری بیگ آن ترکمان است
 که در وقت مسلط شدن شاه اسمعیل بر سلطانان بایندر متصرف شدن ممالک عراق بمرای عبدالباقی میرزا و مراد بیگ با امر
 ترکمان آمده بوده بر الفار ایماغی خود را پیشتر گرفته روایت شد اوج بر الفار ایماغی که من ساخته ام خوبه خورده رفت جو الفار با از
 بابا حسن ابدال خلیجی با جو بیار کلان و جو بیای او رسیده رفت از رو بروی جو الفار مقیم با توابع و لواحق خود بود مردم جو الفار نظر
 بغنیم خود که مقیم باشد بسیار که بوده الله تعالی راست آورد از جو بیارهای کلان که بقصد او میروند سبهار جو بیار کلان
 در میان جو الفار با غنیم واقعه مبرکند را که غنیم را نگذاشتند که بگذرد و مردم جو الفار با وجود دیگر خوب استاده با سنبو و گرد
 طرف ارغونان حلوای ترفان در میان آب با قو علی و تنگری بر روی چالچوایش کرده قنبر علی زخمی شد و پیشانی قاسم بیگ تیر سیده از بار
 رخساره او بر آمده در همین فرصت ایماغی را که نیرانده ازین جو بیار با طرف بنی گاه کو مرغان گذاشته شد در وقت گذشتن از جو بیار
 پنجاق یوز سوار شخصی در دامن کوه رفتن بیطرف با انطرف حیران دست زد شده آخر بیگ طانی روان شد شاه بیگ با ما بوده
 در فتح قندار شاه بیگ بود به جزو زیر کردن غنیم تمام مردم لشکر لغز و ناوردون و دنبال نمودن غنیم رفتند همراه من از روی شماره باز
 کس مانده بود از آن بازو کس بی عبدالله کتابت او بود غنیم هنوز ایستاده چکس میکرد به کمی مردم خود متوجه نشده بخدای تعالی نقل
 کرده نقاره نواخته بطرف غنیم روایت شدیم یعنی بکم و پیش دهند خدایست درین درگاه کسی از روی غنیم است کم من غنیم غلبت غنیم

کثیره باذن الله و از نقاره را شنیده و متوجه شده ما ا دیده طریقی قرار فراموش کرده او فرار از پیش گرفت خدایتعالی است
 آورد غنیم را که زیاده جانب قدر رفته چهار باغ فرخ زاد که درین تاریخ از او اثری نمانده آمده فرود آمدیم شاه بیک مقیم که کرخچه و قلعه قندهار
 نتوانستند در آمد شاه سبک بطرف شاد و مستونک بر آمده مقیم بطرف زمین داور رفت کسیکه قلعه را مضبوطا توان کرد نمانده بوده از برادر
 ارغون احمد علی ترخان و بیست و هفت ساله خلاص عقیده ایشان بمن معلوم شده بود و قلعه بود سخن در میان آمده بجان برادران خود اما طلبیده
 مذکور شد کان بنیایت مشمول شد استند عاقل که کرده بودند منبذول شد در وازه ماشوره قلعه را و اگر ده بی سری مردم را خطه نمود در قمار
 دیگر را و انکه در زمین در وازه و استه شرم سبک و یارک سبک تعیین کرده شدند خود با چند نزدیک و آمده و مردم بپیر را به آقا و تکه زده بیک در
 هم فرمود که کشتند اول بخزینیه مقیم رسید در میان قلعه شکنین بود عبد الرزاق میرزا از پیشتر آمده بود بعد از قریب میرزا از خزینه چری عیاش
 بر سر این خزینه دوست ناصر بیک و قل با یزید بگاہ ال بخشیان محمد بخش تعیین کردم از اینجا که شش بارک مقیم بر سر خزینه شاه بیک خواجہ محمد علی
 و شاه محمود از بخشیان طناعی شاه بخش امقر کرده شد بخانه امیر خان نام دیو آذ و اننون بیک میرم ناصر را و مقصود سوجی را ستاده
 شد ناصر میرزا گیرنده شد میرزا خان شیخ ابوسعید ترخان را گیرنده شد بعد از رزاق میرزا گیرنده در آن ولایتها اینقدر ز سر سفید هرگز
 دیده نشده بود بلکه از کسی که بنقد ز رویه باشد هم نشنیده شده بود و نشب در ارک بودم غلام سنبل شاه بیک را گرفته آورده
 در آن محل اگر چه همین محرمی پیش نه است و القدر رعایت نیافته بکی سپردم چندان نمود که گیرنده است صباح بیخ فرخ زاد آمدیم و لا
 قندار را ناصر میرزا ادم خزانه با را ضبط نموده در وقت بار کرده بجا آوردن از خزانه درون ارک با شتر از سفید ناصر گرفته نگاه داشت
 آنرا نظمیم ناصر میرزا اعانت کردم از آنجا کوچ نموده در اولانک قوشخانه فرود آمده شمارد و را کو چایند خود سیرا کرده و بر تیر باند و آدم
 اردوی سابق نبود شناخته نشد استیحا ق و قطار ز نوادینهای و خجری خست قماش ارو صید و ارا باها و جاد و باد شایمانهای محل و سحر
 در هر کارخانه خرد و خرد و قنار و جات این دو برادر را جدا جدا خزانده کرده شد و هر خانه و صندوق تنگ تنگ خست از رزاق و قنار
 قاب تنگهای سفید و منزل بر کس و چاه بر کس از هر جنس او بچه بسیار بود و کوسفند هم بسیار بود کوسفند ان چنانچه ای نبود تقاسم بیک جاده بود
 قنات را نوکران مقیم بوده و سردار ایشان قوج بیک ارغون و تاج الدین محمد بود مال و جبات ایشان با و عنایت کردم تقاسم بیک چون بر جسته
 بود بسیار بودن بار و نوای تمدها صلاح ندیده و گفته گفته بجهلیسا مارا کو چایند چنانچه مذکور شد قندهار را ناصر میرزا اعانت کرده ناصر میرزا را
 داده غریبست کامل کرده شد زمان بودن در نوای قندهار فرصت قسمت نمودن خزانه نشد و در قریب توقف کرده خزینه را قسمت نموده شد شمره
 اشکالی داشت بر آنکه بکشت قسمت نموده شد اما هر دو را نوکران و تابین خرد و خرد و قاب قاب تنگ سفید را بر علوفهای خود بار کرده و بر آن خزینه
 با وی و مال بسیار با بر و ناموس کلا با بل آمده شد ختر سلطان احمد میرزا معصوم سلطان را از کابل طلبیده آورده شده بود و همین آمدن عقد کردم
 بعد از شش مهنت رویکی از نوکران ناصر میرزا آمدن شیبایان قبول نمود کندهار را آورده پیشتر مذکور شده بود که مقیم بطرف زمین داور کرخچه
 رفته شیبایان را میبند از شاه بیک هم متواتر گمان رفته از انکیز و اغوامی اینها شیبایان از بهری براه کوستان مراد قندهار را بلعاسکنند
 همین ملاحظه کرده قاسم بیک که مرد صاحب تجر و بوجیه ما را از قندهار کو چایند بود و چپست بر چه در آئینه جو آیند بپیر و خشت بخت
 آن بنده آمده ناصر میرزا را در قندهار ریاضه میکند بعد از آمدن بهرا طلبیده مشورت کرده شد این سخنان در میان آنها که مثل اوز بک شیبایان
 جماعتی که در این سال و ایاتی با که در دست است و لا دیو بیک بود متصرف شده از ترک چغتایی در هر گوشه کتا که مانده بوده بی بر و بخت

با گراه باور یک پیوسته شدیکی من کابل مانده بودم دشمن قوی بسیار ضعیف فی مساکه کردن را احتمال نمی مقاومت نمودن را بجای
از نیت قدرت و قدرت از برای خود فکر لچاقی البته کردنی است و درین قدر البته کردنی است و درین قدر فرجه فرصت از دشمن قوی
و در تر البته جدا شدنی یا جانب با طرف هندوستان غنیمت باید کرد این دو طرف رفتن یک طرف را بجزم بیاید کرد و تمام بیک و ششم با توابع
خود رفتن بطرف بدخشان از اصلاح میدیدند و آن امرای بکلی رفتن طرف هندوستان را ترجیح نموده بمغناح متوجه شدیم بعد از پنج تندها
و قلات ولایت ترلوک را بعد الرزاق میرزا عنایت کرده عبد الرزاق میرزا در قلات گذشته شده بود چون او را یک قندهار را می
کرد عبد الرزاق میرزا در قلات نتوانستند قرار گرفت و قلات پر تافته بر آمد و در وقت کوچ نمودن ما از کابل آمد در کابل عبد الرزاق
را که اشته شده و بدخشان چون از باد شاه و شاهزاده کسی نبود خان میرزا بمناسبت شاه حکیم با صواب دید او به بدخشان میل نمود
خان میرزا را بطرف بدخشان حضرت داد شد شاه حکیم هم همراه خان میرزا متوجه شدند غلام من مهر نیکار خانم هم خیال رفتن بدخشان کرد
مناسب ایشان همراه بودن با من پیشتر بود از اینده ایشان بودم هر چند منع کرده شد ممنوع نشدند ایشان بطرف بدخشان رفتند در
ماه جمادی الاول از کابل بعزمیت هندوستان کوچ نموده شد از راه خود کابل بشرح رباط رسید از قورق ساسی کوتل گذشته شد افغانانی که
در میان کابل و لغمان می باشند در زمان اینت هم در دو روز افشارند این چنین وقایع را خود از خدای طلبند و نمی تواند یافت
میرزا کابل را پر تافته هندوستان میر و خیال نموده یک بدی ایشان ده شده خوبان ایشان هم سپه کشنده با بخاری که صباچی که از جگه لک
کوچ نیمه و یک افغانان که در میان بودند مثل خضر و شموخیل و خلیج و جو کیانی خیال بستن راه کوتل جگه لک نموده بر کوی که بطرف
شمال است راست کرد آمدند و در اول نواخته و شمشیر بازی کرده بیک کردن گرفتند بجزر و سوار شدن و نمودم که مردم لشکر هر کس از
طرف خوبه که بر آیند مردم لشکر از هر دره و بطرف تاخته متوجه شدند افغانان یک کحله ایستاده میان تیر هم نتوانستند انداخت که گفتند
افغانان از پس از خسته بر کوه بر آمیم یک افغان پیمان تر از پهلوی کریمت میرفت و در بازوی او به تیر زدیم این افغان تیر رسیده و چند
افغان دیگر گرفته او را در بخت سیاست بعضی از آنها را بچیز زده شد و توان نیکبهار پیش قلعه ادینه بود زود آمده شد پیشتر ازین راه
منوچهر جافکورت کرده نشده بودنی بخت فتن جای مقرر فی بخت بودن منتری معین از بالا و پایان تا یک خبر دیگر گرفتن چهار جا شده
کوچ نموده میشد آخر تیر ماه بود و میرد آنها اکثر جاشالی را برداشته بودند مردمیکه بطرف رامید انستند بعضی ساینده که بالا رویه رود توان
علیشک کفار شالی را بسیاری کارند مردم لشکر غل زستانی از آنجا شاید حاصل شود از جنگهای نیکبهار سوار شده و تیر کشنده از سیاه لک
گذشته تا دره بر این نرفته شد مردم لشکر شالی بسیاری گرفتند شالی را برای ایشان در پایان کوه بود مردم ایشان که نخته بر آمدند چند کافری
بقتل رفت و درینی کاه دره بر این چند جوانی را بسر کوب بر آورده شده بود و محل بر کشتن کافران از بالای کوه تیر کشنده پوران و اما
قاسم بیک رسیده و محل آنکه تیر ساینده میخواستند بگیر جوانان دیگر زور آورده غنیمت بگیرنده پوران را جدا ساخته گرفتند و شالی نارها که
کفار یک شب توقف نموده غل بسیاری گرفته با رود آمده شد در همین ایام در نواح توکان مندر او در ختر مقیم ماه جوچک را که حالا در کج
شاهین است بقاسم کوکلتاش عقد کرده شد چون صلاح رفتن بجانب هندوستان یافته نشد طالبای شاعری را با چند جوان کابل فرستاده
از نواحی مندر او کوچ نموده با تر و شیو آمده چند روزی در آن نواحی نشسته شد از اثر به کوه و دیور کل رفته سیر کردم از کوه برد جان
نشسته بار و آدمم از آن پیشتر در جاله نشسته بودم خیلی خوش آمد بعد ازین جاله شالی شد و در همین ایام علی میر

فرمانی از پیش ناصر میرزا خبر گرفتن شیباخان قلعه نگیره قند با ردا درک رانا گرفته کشتن شیباخان بجهت بعضی جود در قند با ردا پرتاب
بر آمدن و خبری آمدن ناصر میرزا آورده شرح کرد بعد از چند روز شیباخان بر سر قند با ردا غافلانه بود قلعه سنگین را مضبوط متوانسته
کرد میگذاردند و درک در چند جانب می انداختند چند مرتبه جنگ می اندازند و گردون ناصر میرزا تیر میزدند یک بود که بیهوده درین طرز
حالت اضطراب خواجه این خواجه دست فاند و محرمی پا دو ساقی از قلعه خود را پرتافتند مابوس شد در وقت گیر اندن قلعه شیباخان سخن
بعد از راه میباید انداخته از در وقت این بخت و سبب برخاستن او این بود که در وقت آمدن بر قند با ردا در مسای خود را در راه تو فرستاده بود در راه
تو شخصی سر برداشته قلعه را تصرف میشود در بخت صلح کونند بر سر کرد و بعد از چند روزی با وجود آنکه میان رستان بود و راه باو هیچ کابل
آمده شد به بالای باو بیج در یک سنگی فرمودم که تاریخ این عبور و مرور را بکنند حافظی که نوشت استاد شاه محمد سنک تراشی کردی جهت
شتاب خوب کنه نشد غنی را ناصر میرزا اعنایت کردم بعد از راق میرزا تومان نیکنهار و مندا و رده نور و کوز و نور کل دادند
تا این تاریخ اولاد تیموریات با وجود سلطنت میرزا امینقلند در همین تاریخ فرمودم که مرا پادشاه بگو بدو در آخرین سال شب
در چهارم ماه ذی قعدة آفتاب در برج حوت بود که در کابل کابلون متولد شد تاریخ ولادت او را مولانا مشهدی شاعر همیون خوانند
یافته بود از شاعر چهای کابل بی شاه فیروز قدریافته بود بعد از چهار روز با هم همیون موسوم شد بعد از ولادت همیون بیج شش و نوزده
چهار باغ آمده طوی ولادت همیون شد امر او غیامه انوار و کلان حاجی در راه رفته که سفید بسیاری تووه شد ازین پیشتر این مقدار زر سفید در
یکجا دیده نشده بود چندی خوب طوی شد و قالیق سه اربع و عشت و شصت این بهادر و نواحی تغزک جهاد از افغانا آمده را تاخته شد بعد از آمدن
از جاپلقون و بمنزله فرود آمدن بعد از چند روز قتیج سبک فقیر علی کریم داد و با چهره خیال کجتن کرده بود و خبر یافته کس فرستاده شد از پادشاه
استرغ گرفته آوردند و در ایام زنگی جمانه میرزا هم بعضی سخنان کار آمدنی از آنها بعضی بیده بود فرمودم که همه آنها را بر سر بازار به بیساق
ساختند و روزه برده در وقت رسیدن در قلعه انداخته او بختن خلیفه راق سم یک فرستاده مبالغه کنه ایشان را در خواست کرد و بخت
خاطر قلم بیک خون ایشان را بختیم و فرمودم که در زندان اندازند در حصاری و قندزی و آنچه نوکران حسرو شاه بودند از مغولان
کلان ایشان چله علی دسید شک و شیر قلی و انگو سالم دیگر از تربیت و عایت کرد های حسرو شاه از چنهای مثل سلطان خلی
چهره و خدای بخش و همراهم ایشان دیگر از ترکمان سیوندک و شاه نظر و متعلقان او دوسه هزار جوان خوب درین مدت
با هم یک سخنان کرده سخن را در یک جا مانده در مقام بدی شده بودند این بانی که مذکور شدند در پیش خواجه روانش از اولانک
سیوندک و قورغان تا اولانک چالاک نشسته بودند بعد از راق میرزا از نیکنهار آمده در و پاره افغانان می نشست یک دو تن
این چنین اجتماع ایشان را محب علی قورچی بخلیفه و ملا با با گفته بوده بمن هم ایامی کردن سخن باور کردنی نبود پروا نکرد
یک شبی در چار باغ در دیوان خانه نشسته بودم که نماز خفتن گذشته از پسوی من موسی خواجه و یک کس دیگر تیر آمده در گوش
من گفتند که مغولان تحقیق خیال باغی کری کردند همراه ساختن ایشان را بعد از راق میرزا بخود جرم نندیم و هم ام شب باغی شدن
ایشان جرم نبود تعافل کرده بعد از یک خطه بطرف جرم متوجه شدم در آن محل اهل جرم در باغ خلوت و باغ نور تحفه میوه
در وقت نزدیک رسیدن بجرم خورد و در یزه مردمها باش بر گشتند بعد از برگشتن مردم من و غلام سرور در طرف
شهر روان شدیم از راه خندق بد و از راه آهین رسیده بودم که از آن طرف بر او بازار خواجه محمد علی آمده همراه شد

وقایع ۹۱۵ خمس عشر و ستمایه روز دوشنبه غره ماه محرم در پایان جلکاری چندول زلزله محکم شد چنانچه
استداد آن تا نیم ساعت نجومی نزدیک رسید صبح آن از این منزل کوچ نموده بداعیه زور آوردن بقلعه بجز نزدیک
فرود آمد از افغان و لژاک یک کس میقتیری را به بجز فرستاده شد که سلطان بجز مردم او بگوید که در مقام بندگی
شدت اسوار سپارند آن جمع بیعدوت جاہل نصیحت را قبول نموده جوابهای پریشان فرستادند فرمان شد که مردم
لشکر توره و شاتو و اسباب قلعه کیری تیار بکنند بجهت این مصلحت بجز وزی در آن منزل نشسته شد روز پنجشنبه
چهارم محرم فرموده شد که مردم لشکر جللیه پوشیده و پراغ بسته سوار شوند مردم جوانان غار رفته بیشتر در بالای قلعه بجز
از در آمد آب از آب گذشته در طرف شمال قلعه فرود آیند مردم قول در طرف مابین غرب و شمال از آب گذشته
در جامای نامهور است و بلند فرود آیند بر انغار در جانب غرب دروازه پایان فرود آیند دوست بیک و امرا
جوانان در وقت یک از آب گذشته فرود می آیند از قلعه تا ضد ضد و پنجاه پیاده بر آمده تیر کذا شد این امر مهم ایستاده
و تیر کذا شد پیاده اراتان لعه برده پایان فصل رسانیدند تا عهد الملک خوشی دیوانه و اراتان پشت در پایان فصل آمد
میرفت اگر شاتو و طوره طیار شده روز یکاه نمیشد همان ساعت قلعه گرفته میشد تا ترک علی نوکر تنگری بی روی باغی
با بقول اسش کرده غنیمت را گرفته سر او را بریده آورده بجز که ام جلد و وعده شد استاد علیقلی بچس را به تفنگ زده
انداخت دیگر تفنگ اندازان هم در تفنگ اندازی جلادت بسیاری نموده خوبها انداختند و تا شب شاید هفت هشت
ده بجزی بجز تفنگ افتاده باشد فرمان شد که شب شده است لشکر بر گشته اسباب قلعه کیری را تیار کرده
بقعه بچسپند روز جمعه پنجم ماه محرم در وقت فرض فرمان شد که نقاره جنگ نواخته بکس از طرف خود متوجه شده
بقعه بچسپند جوانان و قول زلمی را می خود کید است تو را آورده و شاتو کذا شد چسپند خلیفه و شاه حسن
ارغون و احمد یوسف با همسران خود از دست چپ قول فرمان شد که جوانان کماک شوند بیایان برج مابین شرق
و شمال قلعه محرم دوست بیک در آمده بکافتن و انداختن مشغول شدند استاد علیقلی مانجا بود از روز هم خوب
تفنگ انداخت دو مرتبه فرخی انداخت ولی خازن هم یک کسی را تفنگ انداخت از دست چپ قول ملک علی قطب بی نشان تو
بر آمدند تی بجز و ضرب مشغول بود در لپار قول محمد علی چنگینک بر او خورد او نوروز مهر کد ام نشان تو بر آمد و نیزه و
شمشیر رسانیدند بیک شاتوی دیگر بابای بسا دل بر آمده و تیر انداختن و دیران ساختن بام قلعه مشغول بود اکثر
جوانان در اینجا خوبها فرستید بسیار زده غنیمت را بر آوردن کذا شد اندک بعضی جوانان از ضرب و حرب غنیمت را
نخرد تیر و کمان ایشان را زده در نظر نیاورده بشکافتن قلعه و دیران ساختن او مشغول و مشغوف بودند چاشت بود
که برج مابین شرق و شمال را که مردم دوست بیک میکافند شکافته شد مردم دوست بیک غنیمت خود را که نیا نیده بالای
برج بر آمدند از لطف و عنایت الله تعالی اینچنین مضبوط و مستحکم قلعه در دو سه ساعت نجومی فتح شد خود و کلان
آنچه عدو اسکان است تمام بود نظام ساختند مرتبه بهادری و نیک نام حاصل کرده مردم بجز قتل عام فرست
اهل و عیال تمام آیر شد و تخمیناً از سه هزار سن بشیر بقتل رفته باشد بعد از فتح شدن در قلعه در آمدت لعه را سیر کرده

در خانه های سلطان ایشان نشسته ولایت بکوره را بخواجه کلان عنایت کرده شد بجهت کجک از جوانان خوب گزین
 بسیار تعیین کرده نماز شام بار دو آمده شد صبح کوچ نموده در جلگه بکوره در پیش با قرا فرود آمده شد بند
 چندی که مانده بود شفاعت خواجه کلان کنه ایشان را بخشیده اهل و عیال ایشان را همراه نموده رحمت
 داده شد بعضی از سلطانان و سرکرشان او که بدست افتاده بود به بیاق رسیدند با برای سلطانان چند سیر
 دیگر هم با خیلین فتح بکابل فرستاده شد بدخشان و قندز و بلخ هم فتحها با برای فرستاده شد شاه منصور
 یوسف زنی که از یوسف زنی آمده بود در این فتح و قتل عام بود جامه پوشانیده میوسف زنی بسیار است فرمانها
 رحمت داده شد از مهات قلعه بکوره خاطر بسج کرده روز سه شنبه نهم ماه کوچ کرده یک کرده مابین ترو دهمین جلگه ای
 بکوره فرود آمده در یک بلندی کله مناره فرموده شد که باز در روز چهارشنبه و نهم ماه محرم بکوره سوار شد قلعه بکوره
 رفته در خانه خواجه کلان مجلس شراب شد که فران نواحی بکوره در چند جنگی شرابها آورده بودند شراب و سیوه بکوره تمام
 از کافران بکوره می آید شب آنجا بود صبحی برج و باره قلعه را ملاحظه کرده سوار شد بار دو آمدیم صبح آن کوچ
 نموده در کنار رود جندول فرود آمدیم فرمان شد که جماعه که کجک بکوره نوشته اند بیاتی به بکوره روند روز یکشنبه
 چهاردهم ماه خواجه کلان توغ عنایت کرده بقلعه بکوره رحمت داده شد از رحمت دادن بعد از یک دو روز
 این قطعه سخاوت آمد خواجه کلان نوشته فرستاده شد قطعه قرار عهد بسیار اینچنین بود مرا
 گزیدم و مرا کرد بقرار آخر بکشوای زمانه چه چاره ساز و کس بی بکوره کرد جدا یار را زیار آخر
 در روز چهارشنبه مقدم محرم سلطان علاء الدین سوادى معارض سلطان ویس سوادى آمد ملازمت کرد و روز پنجشنبه
 شروهم ماه کوه مهر را که در میان بکوره و چند ولست شکار کرده شد کاکوهی و کوزن این کوه سیاه رنگ میشود و مرا
 طور رنگ دشت غالباً از این پایان ترکا و کوزن منبند و سمان تمام سپاه میشود همین روز یک ساری تو س
 افتاده آنهم سپاه دور همین روز یور کوٹ یک آهوسپاه گفت میان مردم شکر قلعه کمتر شده بود بدیره کهراج
 رفته قلعه گرفته کبوا در سرافغانان یوسف زنی غزیت نموده روز جمعه کوچ نموده در محل سپاه شدن آب
 جندول و آب بکوره و آب پنج کوزه فرود آمده شد شاه منصور یوسف زنی چند کمالی خوش خور سیر کیفیت آورده
 بود یک کمالی را حصه نمودم یک حصه را من خوردم یکی را کدای طغای یک دیگر را عبد الله کنه بدار غزیت کیفیت
 گذرانی کرد در آن مرتبه که نماز شام وقت جمع شدن امرا جنگا شش نتوانستم بر آمد عجب چیز است حالاً اگر از آن
 جنس کمالی یکی را درست خور و شود معلوم نیست که برابر نصف او کیفیت بکنند از آنجا کوچ نموده نزدیک بدیمه
 دره کهراج و دره پیش کرام در پیش پنج کوزه فرود آمده شده زمانیکه در این منزل بودیم برف باریده این
 میان احیاناً برف می بارید بر آن مردم تعجب نموده با تقاق سلطان ویس سوادى بجهت صلحت شکر مردم
 کهراج چهار سوار خردار شالی تمهیل شد بجهت تحصیل این سلطان ویس سوادى را فرستاده شد مردم
 روستای دگومی بر گز اینچنین تمهیلها بخشیده بود غلذ را نتوانستند داد و دیران شدند روز سه شنبه بیست و سوم

شکر را به بند و بیک همراه نموده بجهت جاقون به پنج کوزه فرستاده شد پنج کوزه از میان کمر کوه چپسری بلندترین نزدیک بیک کوه از تنگی کوه سپید میاید برآمد تا بموضع پنج کوزه رسید و شود مردم او که نخته برآمده بودند حسندی از کله و سر ایشان و کادان و غذای ایشان را آوردند صبح آن شکر را همراه قوج بیک نموده بجاقون فرستاده شد روز پنجشنبه بیت و پنجم ماه بجهت مصلحت فدا گرفتن مردم شکر در میان در و کهراج در موضع بایندیس فرود آمده شد در همین سال بعد از هجرت یون چنگ فرزند و یحیی ممتولد شدند و نایب استاوند بندال هنوز ممتولد نشده بود در ایامی که در این نواحی بودیم از ما هم خط آمد که نوشته است که خواه پسر شود خواه دختر بخت و طالع من فرزند کرد و نگاه مسی در روز جمعه بیت و کشتشم در همین منزل بندال را هم با داده خطها نوشته یوسف علی^۳ رکا برار با بکابل فرستاده شد هنوز بندال ممتولد نشده بود بعد از این منزل در ولایت بایندیس در میان دره برکابل بلندی یک صفه کلان بنک ساخته شد چنانچه خانه سفید با بیغانه اش کنجید کنجای این صفه را تمام نزدیکان و سپاهیان آوردند از افغانان یوسف زئی ملک شاه منصور پسر ملک سلیمان شاه آمده در مقام دولتخواهی بود بجهت مصححت اوس یوسف زئی دختر او را طلبیده شده بود در این منزل خبر رسید که دختر شاه منصور را با مال یوسف زئی می آرند در شام صحبت شراب شد در صحبت سلطان علاء الدین را طلبیده و نشانه و خلعت خاصه عنایت شد روز یکشنبه بیت هفتم ما کوچک نموده از دره کهراج برآمده فرود آمدیم طاووسخان یوسف زئی برادر خرد شاه منصور برادر زاده مذکور خود را در این منزل آورده چون مردم به سوت را بقلعه کجور مناسبتی هست از این جهت از این منزل یوسف علی بکاول را فرستاد شد که کوچانیده بقلعه کجور بیاید و لشکری که در کابل مانده بود فرمانها نوشته شد که بیایند روز جمعه سوم صفه در محل جمع شدن آب بجور و آب پنج کوزه فرود آمده شد روز پنجشنبه پنجم ماه از این منزل بجور رفت در خانه خواجه کلان صحبت شراب گرفته روز شنبه هفتم ماه امر افغانان دلزاک را طلبیده و کنکاشش کرد سخن با پنجا قرار داده شد که سال آخر شده بجوت یکدور و زری ماند غلای که در روی صحرا مانده بود همه را برداشتند در این ایام اگر بسواد بر ویم مردم شکر غله نیافته تفتیض بسیاری خواهند کشید براه ابنای و امالی مالی کشته از کنار بالار و پیشتر از آب سواد گذشته در روی سنکر ما هواری یوسف زئی بر افغانانی که در صحرا و سیدان می نشینند که یوسف زئی و محمد زئی باشند ایلیغار نموده میباید تاخت سال دیگر بکجا هر دو وقت غله آمده سنکر این افغانان را بر اصلان یکدور سخن را اینجا قرار داده صبح آن روز چهارشنبه سلطان علی و سلطان علاء الدین اسپان و خلقهای عنایت کرده است تا آوازه حضرت نمود کوچ کرد و بروی کجور فرود آمده شد دختر شاه منصور را تا مراجعت نمودن لشکر در بسین جا گذاشته شد صبح آن کوچ نموده از خواجه خضر گذشته فرود آمدیم خواجه کلان را از این منزل حضرت داده شد پارتال کران را از راه کونر لغان فرستاده شد صبح آن کوچ نموده شد پارتال کران و شران را بخواجه میران همراه کرده براه خورفا تو و دروازه و براه کوتل قره کوب فرستاده ما خود با سواران جریده ایلیغار نموده از کوتل بنا کردیم گذشته و از یک کوتل کلان دیگر هم گذشته از نماز دیگر بکجا

در پانی بانی فرود آمدیم اوغان بردی را با چپنکس و یکر کجبه زبانه گرفتن پشتترک فرستاده شد چون فاصله میان
 ما و افغان نزدیک بود پیکاه کوچ نخر ویم چاشت بود که اوغان بروی آمد یک افغان را گرفته سرو را بریده می آورد و در
 راه سرو افتاد چنانچه دل میخواست خبر تحقیق بیاورد نیم روز بود که کوچ از آب سودا گذرشته از نماز و یکر پیکاه
 فرود آمده شید نماز خفتن نموده شده و تیر کشته در وقت برآمدن آفتاب بقدریک نیزه رستم تر کمان که بقول اولی فرستاده
 بود آمد گفت که افغانان جنب بر یافته به طرف پریشان شده اند و یکجا عافغانان براه کوه میروند بجز و کشیدن این جنب
 نیز تر کشته جا بقونجی را بیشتر جدا کرده شد رفته افغانان چند را کشته سرمای ایشان را بریده و یکجا همه اسیر کرده کلبها که
 ایشانرا آوردند افغانان دل زاک هم چندان بریده آوردند و برگشته در نواحی کالنگ فرود آمده شد او روق
 را که خواجه میر میران سر کرده می آورد از عقب او را همب فرستاده شد که در مقام آمده با همراه شوند صبح آن
 کوچ نموده از راه بلا یک گذرشته در میان مقام فرود آمده شد کس شاه منصور آمد کشته و کولت کشن و احکامی
 بروانجی را با یک جماعه باروق فرستاده شد روز شنبه چهارم در وقت فرود آمدن در مقام آوردت
 آمده با همراه شد در همین شب چهل سال شهباز قلند نام یک نمودی بوده از یوسف زلی یکجا عتی را و از دل زاک
 یکجا عتی را همین قلندر محمد کرده بود چند پیکاه بر کوه مقام یک کوچ پستی واقع شده بر تمام این دشمنها شرف
 خیلی پرقتنا و منظره از بلندی واقع شده بر شهباز قلندر اسبابا بود سیر کرده و آمده ملاحظه کرد و در خاطر گذشت
 که در اینطور جای با هوای قوت قلندر محمدی بی تفریبست فرودم که ویران کرده زمین برابر سازند چون بسیار
 بصفاه و هوا عالی بود چون هستی را کرده بجزمانی با نجان شسته شد از بجز برگشته شده بود کجیال کجیر دگشته شده
 بود تا کابل آمده بود یکم همین در جیال پورش منب و ستان بود یکم کجبه بعضی موانع میسر نمیشد چهار ماه که لشکر
 به بجز کشیده شد بدست مردم لشکر غیر معتد بهی نیفتاد چون بهبیره که سر منب و ستانست نزدیک است بود در خاطر
 رسید که اگر فاعمال جبریده در آمده شود بدست مردم لشکر چیزی خواهد افتاد با این خیال برگشته افغانان
 را تا حنت در وقت فرود آمدن در مقام بعضی دولتخواهان بعضی رسانیدند که اگر منب و ستان در آمدنی
 باشیم به بنیا و در آمده شود بعضی لشکر در کابل ماند یکجا عاف از همان خوب در بجز رگد شسته شد لمغان از جهت
 لاغری بسیار لشکر بسیاری برگشت اسپان اینهایی که اینجا هم آمده اند اینچنان خواب شده اند که مجال فتره
 یک روز نداشتند اگر چنان معقول بود چون غریمت کرده شده بود بان سخنان غیر نیت صبح و پیکاه کوچ
 نمود و بطرف گذر سبند ستوجه شد یکم کجبه دیدن گذر دریای سبند میر محمد جالبان را با برادرانش و چند
 جوان دیگر با آنها همراه ساخته پایان آب و بالای آب فرستاده اردو را بطرف دریای روان ساخته خود
 بطرف سوانی که کرک خانه مسیکو نیک کجبه شکار کردن کرک فترم چند ککی پیدا شد اما جنگش بسیار بود زیرا
 یک کرک بچه داری در میدان بر آمده که سخت تیر بسیاری زده شد چون جنگش نزدیک بود و خود را در جنگ
 جنگل آتش زد آن کرک خود یافت نشد یک کرک دیگر در نظر آمد در آتش سوخته دست و پا زده افتاده بود

ذبح کرده بر سر شد غم گرفت از سوالی برشته و سزدانی بسیاری کشیده نماز خفتن بار و بیکر بر آمدیم چنانکه
 بیدین گذر فرشته بودند دیده آمده بودند صبح آن روز پنجشنبه شانزدهم ماه با سپ و شتر و پرتال از گذر
 گشته شد اردو بازاری و پیاده را با جاله بانان بجای گذرانیدند همین روز بر سر گذر نیلابان آمده یکت سپ
 کیچم وار و سیصد شاهرخی پیشکش آورده دیدند بجز گذشتن همه مردم همان نماز پیشین کوچ نموده و تا یکپاس شب
 گشته ترک و یک بدریای کچمه کوه فرود آمده شد و از آنجا پگاه کوچ پییده آب کچمه کوه را گذر گشته و شب
 از کوه تل سنگد اکی گذر گشته فرود آمده شد سید فاسم بشیک آقا جاهد اول بود کوچو چند می را که از عقب
 اردو می آیند گرفته سری چند بریده آورد از سنگد اکی کوچ کوچ نموده نماز پیشین گذر گشته آب سوهان را گذر گشته فرود
 آمده شد عقب اردو تا نیم شب محکم و در از کوچی بود محل لاغری و بی بالی اسپان بود پس از روز شد
 خیلی اسپان ماندند از بهیره هفت گروه بطرف شمال یک کوهی افتاده این کوه را در ظفر نامه در بعضی کتابها
 کوه جودی نوشته اند و به تسمیایش معلوم نبود آخر معلوم شد در این کوه از نسل یک پدر و خیل مردم بودند
 یک خیل را جوده میگویند و یکی را پنجوبه بر مردم این کوه ایل والوسه که در میان نیلاب و بهیره میباشد و پنجوبه از
 قدیم حاکم و فرمانروا شده آمده اند اما پاره و پاره و بر او راه حکومت کرده هر چه خاطر ایشان بخوبی بنویسند گفت
 بطریق مقطعی از وقت یک چیز یک مقرر کرده آمده اند که فتن اینها و دادن آنها از این مقرر می زیاد و نمیشود
 مقرر می ایشان اینست که از سر خانوری یک شاهرخی مسد بندد که خدای مرفت شاهرخی باشد که ای ایشان
 میروند و هم چند شعبه پنجوبه هم این کوه که در مرفت گروه بهیره واقع شده است از کومستان کشمیر که
 کوه مند و کش و این کومستان بگوایت کومستان است جدا شده بطرف ما بین غرب و جنوب کشیده رفت
 در پایان و نیکوت بدریای سنده منتهی میشود در نصف همین کوه جوده است در نصف دیگر پنجوبه این کوه را بخود
 منسوب ساخته کوه جوده گفته اند از اینها یک کاتر معبر ایشان خطاب رای میاید و بیکر برادران خود و پسران
 را ملک میگویند این پنجوبه با طغایبهای لشکر خان میشوند نام حاکم و ایل اوس نواحی آب سوهان ملک است
 بود نام اصلی او اسد بود و مند و ستانیان در چنین حرکت را کابی ساکن میخوانند چنانچه خبر را خبر میگویند
 اسد را اسد گفته اند رفته رفته مهست شده میگرد فرود آمدن لشکر خان را بجهت آوردن ملک مهست و رشاد
 شده فاتره گروه رفت و از عنایت و شفقت ما رسید و اگر در نماز خفتن بود که مسله گرفته آمد یک سپ
 کیچم واری پیشکش آورده ملازمت کرد در سن مهست و دست بوده باشد از کله و رمه اینها در کرد و در
 بسیار بود چون همیشه گرفتن مند و سرستان در خاطر بود این چند ولایت که بهیره خوشاب و چناب و حیوت
 باشد چغت و تصرف ترک بود اینها را مثل ملک خود تصور نموده میگردیم خواه بزور خواه بصلح متصرف شدن
 خود را مستقیم بودیم از این جهت مردم این کوه معاش خوب کردند و واجب و لازم بود فرمانند که بچکس کله
 در بهای ایشان بلکه بر کسان پاره و سوزن شکست ایشان ضرر و نقصان نرسانند از آنجا پگاه

کوچ کرده نماز پیشین بکله کنار آمده فرود آمدیم در اطراف و فواحی خوینزار بسیار بود این کله و کنار طوری
واقع شده در ده گردی بهیرو در میان کوه خود جای همواری افتاده و در میان این جای همواری که کول
کلاست از کوههای اطراف و آبهای باران جمع شده است و این کول شکر و اگر در او لبه کرده نزدیک
بوده باشد و شمال و لانگ جوی واقع شده غربی او دامن کوه چشمه ایستاب این چشمه در بلندیهائی که بر این
کول شرف می نشیند چون جایی قابل بود باغی انداختیم سووم باغ نسیفاخی خوشن هوا با صفا جایی
واقع شده چنانچه شرح آن خواهد آمد از کله دکنار سحر سوار شده کیم بر سر کول هم باقی مردم چند جایی پیشکش
مختصری آمد ملازمت کرد لقب الریم تقاول مردم آمده را همراه ساخته به بهیرو فرستاده شد که مردم بهیرو
استمالت داده بگویند که این ولایتها از تدمیم ترک تعلق داشته آمده زنهار که دغدغه بخود راه ندهند و مردم
را ویران شدن نخوانند که باین ولایت و این مردم کار و دریم تالان و تاراج نخواهند شد چاشت در
پایان کول فرود آمده قربان حرجی و عبدالملک بستی را با مفت بست کن میشته بجهت خبر گرفتن فرستاده
شد از مردمی که پیش رفته بود سیر محمد مهدی خواجگ کسی آورده در این اثنا از کلاستران افغانان چند
کس با پیشکش آمده ملازمت نمودند و با شکر خان همراه نموده بجهت استمالت مردم بهیرو فرستاده شد
از کول گذشته و از جنگل برآمده الغار و جوانغار و قول و سیا و ل سبته طرف بهیرو دستوجه شدیم
در محل نزدیک رسیدن بهیرو از نوکران پسر دولت خان یوسف خیل علیخان و دیوه سبند و دیگر بود
سگومانز با اینها بهیرو آمده ملازمت کرده نماز پیشین شده بود که مردم بهیرو ضرر از رحمت نرسانیده در شرف
بهیرو در کنار آب بهت در سبزه زاری فرود آمده شد از آنوقت که تیمور بیک در هندوستان در آمده
برآمده بود این چند ولایت که بهیرو و خوشاب و چناب و چنوت باشد در تصرف اولاد تیمور بیک و تلوچ
و لواحق او بود بیره شایخ مسیز اسپر غمتمش سیز سلطان سعود میرزا که حکومت ایالت کابل و زابل
در آن فرصت با و تعلق داشت و بهین جهت او را سلطان سعود کابلی میگفتند از تربیت کرد های او
پسران مسی علی بیک و بابای کابلی و دریا خان و اباق خان که آشنه آن را غازیخان میگفتند بعد
از سلطان سعود میرزا او پسرش علی اصغر میرزا استغلی بنوده در کابل و زابل و این ولایت هندوستان که مذکور
شد تصرف شده بود در تاریخ نهصد و ده سال اول آمدن در کابل بد عمیر در آمدن هندوستان از خیره
گذشته در پشاور آمده بعضی باقی چغانیانی بطرف بخش مایان که کنب باشد گشته و افغانان بسیار را
تاخته و کشته نبود و دشت را تالان و تاراج کرد از او که برآمده شد و آن اوقات حکومت بهیرو و
خوشاب و چناب به سبیره میر علی بیک پسر غازیخان سید علی خان تعلق داشت بنام اسکندر بیلو
خطبه خوانده در اطاعت او بود از آن سواری ما متوهم شده بهیرو را بر تافته از آب بهشت گذشته
از مواضع بهیرو شیرکوت را جانشین ساخته بود بعد از آن یکدو سال افغانان از جهت مال سید علی بدکمان

شدند انهم از این سبب دغدغه و توهم نمود راه داده از این ولایت برآمده و دولتخان ولد تاتار خان
یوسف خیل که حاکم لاهور آن وقت آن بود سپرد دولتخان بهیره را به پسر کلان خود علیخان داده بودند در آن زمان
بهیره در تصرف علیخان بود و دولتخان تاتار خان از آن شش هفت سوار است که خروج نمودند و تاتار خان
را تصرف شده بهلول راباد شاه کردند سر بند و ولایت شمال دریای استیلج را تمام این تاتار خان داشت
جمع این ولایتها از سه گز و زیاده بود بعد از مردن تاتار خان سلطان سکندر در پادشاهی خود این ولایت
را از اولاد تاتار خان گرفته بود و از تاریخ در آمدن مادر کابل دو سالی بیشتر همین یک لاهور بدولت
خان داده صباح آن بعضی جای مناسب با قبوخی فرستاده شد همین روز بهیره را سیر کردم
شکر خان پنجو همین روز آمده و سب پیشکش کرد ملازمت نموده روز چهارشنبه بیت و دو ماه کلاتران
بهیره وجود در میان او را طلبیده چهار صد هزار شاهرخ مال امان قرار داده محصلان یقین کرده شد بعد از آن
سوار شده سیر کرد و کشتی در آمده همچون خورده شد بلوچانی که در ولایت بهیره و خوشاب می نشینند حیدر علی
را فرستاده شده بود و صباح پنجشنبه یک بتاق کل با دامی پیشکش کرده ملازمت کرده بعضی رسیده که مردم شکر
مردم بهیره سیری کرده دست اندازی میکنند کسان فرستاده از آن مردم که میری سیر کردند بعضی بیایق
رسانید و بعضی بنی شکافته و کردار دو کردانیده چون ولایت را که جای نشین ترک بود از خود تصور کرده
بودیم از آن جهت تالان و تاراج نشد همین سخن مردم این بود که اگر بکجهت مصاحبه ایچی برود ولایتی که ترک تعلق
داشت مضائقه نخواهند کرد از آن جهت ملا حضرت را سلطان ابراهیم که پذیرش سلطان سکندر
در همان پنج شش ماه فوت کرد و سلطنت بند باور رسیده بود با ایچی گری گمفر کرد و یکبار فرستاده ولایت
که از ترکیم ترک تعلق داشت طلبیدم خطها تک بد دولتخان نوشته شده بود و خطهایی که سلطان ابراهیم
نوشته شده بود با و سپرده سخنان زبانی هم گفته ملا مرشد را حضرت داده شد مردم بند و ستان علی
افغانان عجب از هوش و خردورای و تدبیر بکنار مردم بودند نه ایستادن فی کشتن و با عنیکری
توانستند کردنی راه و روش دوستی را بر نتوانستند نمود این کس رفته ما را چند روزی دولت خان
در لاهور نگاه داشته فی خود دیدنی با بر ابراهیم فرستاد این کس بعد از چند کاه جواب نیافته بکابل آمد روز جمعه
از مردم خوشاب عرض داشت آمد شاه حسین شاه شجاع از خون یقین شد که بخوشاب برود روز شنبه
بیت و یکم ماه شاه حسین را بخوشاب فرستاده شد روز یکشنبه چنان باران شد که تمام صحرا را بخر
در میان بهیره کوههای که فرود آمده بودیم اندک آبی بود تا نماز پیشین عرض و برابر دریای کلانی شد
نزدیک بهیره اذ یک گز انداز پیشتر گذر نمود شناور کرده میگذشتند در میان دو نماز بجهت سیر کردن
این آبهای آمد سوار شدیم باران و باد اینچنان شد که تا بکشته بار و آمدن توهم شد همان آب
آمده را شناور کرده گذاشتیم مردم شکر بسیار توهم شد اکثر مردم ویرمایی خود و پرتال خود را پرتافتند

و جنبه و کیم ویرا غنهای خود را بر کتفهای خود گرفته و اسبها را برهنه ساخته شنا کرده گذشتند صبح را هم آریب
 گرفته بود صبحی از ور یا شستیم را آورده اکثر مردم لشکر چادر و پرتا طهای خود را بکشتی گذاشتند نزدیک نماز شام
 یک دفعه بیک یکت کرده شرعی بالا رفتند که یافتند مردم مانده بگذر گذاشتند در میان قلعه بهیرو که جهان مناس
 میگویند یکروز بود صبح سه شنبه کوچ نموده از تردد باران، اسیل بر بالای بلندیهایی که در پهلوئی بهیرو بطرف
 شمال است فرود آمده شد ز راهی که قبیل کرده بودند اجمال سیکر و نه چهار سیکر کرده با او فرموده شد
 که استقامت رساند یک سکر بخلافه تعیین شد یک سکر دیگر بقوج بیک یک سکر دیگر بد دست ناصر یک
 سکر دیگر بشیر قاسم و محب علی روز جمعه دوم ماه شعبان شیباق پیاده در ویش علی پیاده که حال آنکه آنرا از
 است از کابل عرض داشت آورده خبر تولد مسدال را آوردند در همان تنخیه منبند چون این خبر آمد بود شکون
 گرفته مسدال نام نهادیم قنبر یک هم از بلخ عرض داشتهای محمد زمان میرزا را آورده صبح آن بعد از بر طرف شدن
 دیوان بسوار شده و کشتی در آمده عرق خورده شد اهل مجلس خواهد دوست خاوند خند و میرم میرزا
 قلی و محمدی و احمدی و کدائی و لقمان و شکرخان و قاسم علی تریاکی و یوسف علی و تنکری قلی بطرف سرکشتی
 تالار پوشیده شده بود بالای او هموار بود من با چند کس استخانشته بودیم چند کسی دیگر در زیر تالار نشسته
 بودند بجانب دم کشتی هم جای نشستن بود محمد و کدائی و لقمان استخانشته بودند تا نماز دیگر عرق خورده شد از
 خوردن عرق متنفر شده معجون اختیار کردیم نهائی که در آن کسشتی بود معجون خوردن ما انداختند عرق
 خوردند از کشتی نماز خفتن سوار شده پگاه بار دو آمدیم محمدیم و کدائی مرابهمان صرافت عرق خورده خیال نموده
 خدمت شایسته کرده در خاطر آورده کوزه عرق را بر سب کنبوت برداشته بغریب نشاطی و نشاطی
 در آمده آمدند همین سیکویند که در اینطور شب تاریک مایان نبوت کوزه را برداشته آمدیم آخر معلوم
 کردند که صحبت طور دیگر بود جمعی معجونی و جمعی مست چون هرگز صحبت معجون بصحبت شراب رست نمی آمد
 بسیار منفعل شدند من گفتیم که صحبت را بر هم نیند مگر کس میل خوردن عرق داشت باشد عرق بخورد و مگر که معجون
 میل داشته باشد معجون بخورد و بیکس سبک و بیعرض گفتگو کنند بعضی عرق خوردند بعضی معجون خوردند یک زمان
 دانسته شد با باجان موزی در کشتی بود و وقتی که در خانه سفید آمدیم او را طلبیدیم و استعدای عرق نمود تروی محمد
 قباچاق را هم طلبیده مستان هم صحبت کرده شد چون بصحبت معجون هرگز صحبت شراب رست نمی آمدستان
 از هر طرف پریشان گفتگو کردن گرفتند اکثر نقرض ایشان معجون و معجونیان بود با باجان هم مست شده بسیار
 پریشان گفت تروی محمد را هم مستان بر پاهای پی در پی داده در اندک فرصتی مست لایعقل کردند هر چند
 سعی نموده در مقام اصلاح شدیم بهم نرسید شلائتی ما بسیار شد صحبت بهیرو شد هر طرف متفرق شدند
 روز دوشنبه پنجم ماه اولایت بهیرو بکند و بیکش داده شد ولایت جنات را بحسین انکراک عنایت کرده
 شد حسین انکراک را و مردم جنات را حضرت داده شد در این ایام منوچهر خان پسر سید علیخان که از

میدوستان مارا گفته در وقتی که از راه بالائی می آمده بتا رخان کبر و امین خورد این را نکند شسته و نکند شسته
 و ختر خود را داده و اما میکند چند کاهی با او بوده آمده ملازمت کرده در میان کوهستان در میان نیلاب و بهیره جدا
 از خدیق بوده و منجوبه پیوست بکوهستان کشمیر حجت و کج و داران طوائف مردم بسیار اندک دولتی و در مردم
 و بها ساخته نشسته اند حاکمان با قبیله کوهست حکومت ایشان هم مثل حکومت خود و منجوبه است حکومت این غلامان
 و امنه کرده آن تاریخ به پسران یک پدیا مار کله و های کله بود و عم زاده میشدند جای محکم ایشان ابجد و جره است
 نام جای تا تار پر مال است از کوه برف دار بسیار بسیار است ولایت بائی کوه پیوسته است کنج را با بونغان
 میوست تعلق داشت او را هم بائی طرف خود کرده بود تا تار کله و تختان را دیده بود و بجای اطاعت کوه کرده بائی ندیده
 بود در مقام شتر و فساد بود تا بسج و اتفاق امرای مبد و ستان آمده از دور و دور بائی را قبل لوری کرده نشسته بود
 در همین ایام که در بهیره بودیم یک بهانه در غافل بائی بر سر تا ناز رفته و کشته ولایت او را و خرنجای او را و آنچه
 داشت بدست آورده و نماز پیشین بسیار شده در کشتی در آمده عرق خورده شد اهل مجلس دوست بیکت و میرزا
 قلی و احمدی و کدانی و محمد علی جنکنجک و عس افغان و تروی مغل و منعمه روح دم و بابا جان و قاسم علی و یوسف
 علی و شکر می قلی و ابوالقاسم و رمضان لولی تا نماز پیشین در کشتی عرق خورده نماز خلفین از کشتی مست طاف بر آمده
 سوار شده شعل را در دست خود گرفته از کن رود ریانا اردو انیظرف اسپ فاده انظر فی اسپ فاده یک جیلاد
 تاخته آمدیم غریب مست بوده ام صباح آن چنان مشعل میگفتند تا اردو آمدن ما شرح کردن اصلا بخاطر م نیامد
 بعد از آمدن بخانه استفراغ بسیاری کردم روز جمعه سیر کردن سوار شده بکشتی از آب گذشتم باغات و شکوفه های
 انظر و زمینهای که میشکند آن میکارند تفریح کرده دو و چرخهای ایشان را دیده آب کشیده و کیفیت آب برورد
 را پرسیده بلکه مگر با آنها فرموده شد که بکشند در انشای سیر همچون اختیار کرده شد از انجا که برگشته آمده در کشتی
 در آمد بنو چرخان هم همچون خورانیده شده بود انچنان معجونی شده بود که دو کس از بازوی او گرفته ایتا دو سید
 بخرمانی در میان آب نکرانداخته ایتا ده شد بعد از آن پایان آب خیلی رفته شده بعد از مدتی باز کشتی را بطرف
 بالا فرموده شد که بکشند آن شب در کشتی خواب کردند یک بسج بار دو آمدیم روز شنبه و سه ماه ربع الاول آفتاب در
 حمل سحر ل کرده همین روز نماز پیشین سوار شدیم در کشتی در آمده عرق خورده شد اهل مجلس خواجده دوست
 خاوند و دوست بیکت و میر میرزا قلی محمدی و احمدی و یونس علی و محمد علی جنکنجک و کدانی طغانی و میر خرد
 و عس اهل منعمه روح دم و بابا جان و قاسم علی و یوسف علی و شکر می قلی و رمضان و کیشاخ آبی در آمده پایان
 آب رفته شد از روی غیبی پایان تر بر آمده بیکه بار دو آمدیم همین روز شاه حسین از خوشاب به چون الطح فرستاد
 ولایاتی که ازتیم ترک تعلق دارد طلبیه مصنا سحر در میان انداخته شده بود از زرا تا نیکه توجیه شده بود یک
 چیزی هم بدست در آمد که ما نزدیک رسید بکک مهند و بیک شاه محمد مهر دار را برادر خودش دوست مهر دار را
 و دیگر بعضی از جوانان مناسب این خدمت معین کرده بهر کدام فرار و حال ایشان وجه استقامت مقرر و معین

شد شکر خان که باین یورشها سعی و باعث او بود خوشاب را عنایت کرده توغ داد این را بگو یک بند و بیست
 گذشت جماعت سپاهی از ترک و زمین دار که در بهریدر بود بوجه علوفه ایشانرا زیاده نمود ایشانرا هم بگفت بند و بیست
 گذاشته شد و از اینجه منوچهر خان بود که نامش مذکور شد و کیز نظر علی ترک بود از خویش و پیوند منوچهر خان بود
 و یکسر خان جوخه و ملک سبت جوخه بود که ولایت با سبده صفا که یک نوعی توغ داده روز یکشنبه یازدهم
 ربیع الاول از بهریدر کوچ نموده بکابل مراجعت کرده شد در کله که آمده فرود آمدیم از وزهم غریب بارانی بود
 کینک و اروغ کینک در برابر بود عقب اردو تا نماز خفتن بجای آمدی که زمین و ملک و آب و نان این
 ولایتها رسیدند علی الحفوی من جوخه که دشمن قیام کبر بود عرض کرد که مانی کمر در میان کسی بدی واقع شده
 راه او نیز مردم را او ویران میکنند آنچه از این میان برود و یابار کوشمالی بلیغ باید داد این
 اتفاق صبح آن خواجگه سیران و سرم ناصر ابارد و متعین کرده شد چاشت بلندی از اردو جدا شده سر
 مانی کبر در همان چند روز تا تاراکشته ولایت او پراگشته شد و پراگشته مذکور شد ایضا کردیم
 نماز دیگر فرود آمده بسیار داد داده نماز خفتن از آنجا سوار شدیم رهبر نوکر ملک هست بود سر یانام کجور
 بود شب راه را پاک ساخته نزدیک بجز فرود آمده شد یک محمد مغول را بار دو کرد اندید شد در وقت
 روشن شدن سوار شدیم پاشت چیده پوشید تیز روان شدیم در یک کرده ماندن سواد پراگشته میان شد جا بقوی
 گذاشته شد بظفار بفرقی پراگشته قوج بیک که سردار جوانغار بود از عقب برانغار بگفت فرستاده شد
 مردم جوانغار و مردم قزل بر سر پراگشته رفتند دست بیک را از عقب مردم جوانغار و دو سیکه بر پراگشته بودند که فرستاده پراگشته
 جوا واقع شده دورا و در یکی طرف میان شرق و جنوب که مابان راه آمدیم از سر جوامی آید مردم و طرف او
 بگند ما و جوا واقع شده از نیم گروهی پراگشته شده که تا بدروازه شهر رسیدن چهار پنج جا از دو طرف
 حرکت و تند گشته بگرمه شد چنانچه ناکت گزارند از بسیار بخطر راه می باید رفت بگراه دیگرش که از طرف
 مابین غرب و شمال باشد از میان بگدره کشد و می آمده پراگشته بر آید آنها هم بگرمه است دیگر از هیچ طرف نیست اگر چه
 فضیل و کت کرده ما، چنان جا بیکه زور توان آورد هم غیبت اطراف و از سمت هشت که یک انداز جهت
 مردم جوانغار از شما گذاشته بدروازه ریخته رفت مانی باسی چیل سوار هیبه وار و کیم وار و پیاده بسیار باقی
 رازده بر کردند دست بیک که از عقب بود رسیده خوب زور آورد و کس بسیارش را فرود آورد باغی را زیر
 کرده و مانی کمر در آن میان بر و سنجی شور بود بود چسب جدول کرد پا محکم توانست کرد که بخت چون در این بجهها
 توانست ایستاد چون عقب رسید قلعه را هم توانست مضبوط کرد و جا بقوی از عقب او در آمدند قله زور و از ه
 مابین غرب و شمال مانی چیده که ریخته بر آمد آنجا هم دست بیک خوب کرد و جلد و بنام دوست بیک شده من
 همان روز در قله پراگشته ظاهرهای تا فرود آمدیم در محل جالبون تعیین نمودن از جاده که بجهت ایستادن پیش
 خود مقرر شده بودند بعضی بجالبون رفته بودند از آنجا امین محمد و فراه را در ترخان ارغون را از جهت بجهت

مردمانی کجور را بر سر سهره کرده از روی آورد و بی سرو پا صحرای بیابان فرستاده شد صبح آن جوان
 غرب و شمال گذر شده و در خود زار فرود آمده شد با بولی غلامی چند جوان بیابان سهره نمود پیش از دو فرساده میم روز
 پنجشنبه پاتر و هم در اندک که در کنار آب سوهان است فرود آمدند در این قلعه اندرانه از فرساده میم به پیر بر ملک هست تعلق
 داشته بعد از گذشتن مانی که پیر بر ملک هست را ویران شده بود در آن ایام پیران بود همین نماز حفتن مردم اردو
 که از کله کن حضرت شده بود آمده سهره شدند مانی مجد از گرفتن تا پیرت نام خویش خود را پیرت کجور دار
 پیشکش من فرستاد و آنخور و مردم روی معتبانه و آنخور با اوردن سهره آمده پیشکشهای خود را کشیده
 ملازمت کرد و شکر خان که بجهت بعضی مهمات بهی راهی اورد و ق از بهیره معتبانه آمده بود با بعضی
 زمینداران به بهیره رخصت داده شد با آن لوح نموده و از آب سوهان گذر شده بر بالای آستانه منزل شد
 پیرت خویش مانی را خلعت داده و بهائی فرمین استمالت نوشت نوکر محمد علی جنگجک را فرستاده شد بهی راهی
 یابا دوست و بلال نوکر همایون به نیلاب و نراره و قار لوق که به کاپون داده شده و اوردن سهره بود مسکر فاروق میرزا لوقا بود
 راهبری سیل نفر فاروق همراه گرفته آمدند یک پیر کجور پیش کرده ملازمت کردند که اتفاقان و در آنکه هم آید صبح آن
 از آنجا کوچ کرده دو گروه آمده فرود آمده شد بر یک بلند می بر آمدند و در ملاحظه نمود فرموده شد که شتران
 اردو را بشمارند و مفاد شتر را بد تعریف و جنت سنبل شنیده شده بود در این منزل دیده شد و همان
 این کوه در جنت سنبل شتر است یکان یکانی میشود و پشته در دامنه کوههای بند و استان در جنت سنبل بسیار
 و کلان میشود در جای دیگر کردن حیوانات و بیابان بند و استان مذکور خواهد شد از این منزل وقت نهاره
 کوچ نموده چاشت در پایان کوتل سنگی کی فرود آمده نهار پیشین از آنجا کوچ نمودیم از کوتل و رود گذر شده بر یک
 بلند می فرود آمده شد از آنجا نیم شب کوچ نمودیم در وقت رفتن بهیره از کذری که گذر شده بود پیرت نمودن آن
 رفته شده بود در همان کذری که گذر شده بود پیرت کجور که در چله و گل منبده شده مانده بود صاحبان او بهر حسد کرده اند
 جاله را از جا نتوانستند جنبانند این غله را گرفتند با نیچائی که همراه بودند دست کرده شد بسیار در محل غله
 بود نزدیک از جای سهره شدن آب بند و آب کابل پایان تر از نیلاب گذر شده بند تر در میان
 هر دو فرساده میم از نیلاب پنج شش گشتی آورده بر بانغار و جوانغار و قول سمت کرده شد بعد آب گذشتن
 مشغول شدند روز و شب سهره که آمده بودیم و شب سه شنبه و روز سه شنبه و شب چهارشنبه و روز چهارشنبه
 سیکه نشت روز پنجشنبه هم اندک مردمی از آب گذر شدند پیرت نام خویش مانی را که از نواحی اندرانه نوکر محمد علی
 جنگجک سهره نموده فرستاده شده بود در کنار آب آمده از نواحی یک پیر کجور دار می پیشکش آورده مردم
 نیلاب هم یک پیر کجور دار آورده ملازمت کردند محمد علی جنگجک موس ماندن در بهیره داشته بود چون
 بهیره به بند و یک عنایت شده ولایت میان بهیره و بند و ایل الواسر را مثل تار لوق نهاره دانسته
 و عنایت والی کبوت محمد علی عنایت شد هر که بر عینی که در نهند عیسینی بکنند به جا و به ولایت که کردن تابی نماید

و این اثنا این بیت را فرموده اند طبیعت تری هر کیم که بویون تو یا نشانی سگای به جا بقون تالا لایعای
 میطیع ستقا و ایستگای بی عیننی بر کس کردن نصد بانها رسیده بتازد تا راج نماید مطیع و منقاد سازند بعد
 از این عنایتها به محمد علی جلالت جیدت سلماتی منحل سیاه و ادم و توقع هم عنایت شد خوشش اتی را رخصت داد
 شمشیر و غلعت و فرمانهای استمالت فرستاده شد روز پنجشنبه در کجا قناب از کنار آب کوچ کرده شد این روز همچون
 خورده شد غریب کلندر ثانی در همچون بودن تفریح کردیم در پارچه پاره زمین ارغوان در یک دست کلهای آرد و پسته
 و دیگر دست ارغوانی کلهها و استاده در بعضی جاها مثل افشان کرده شد در هم داشتند نزدیک باره در یک دست
 بلند می نشستند تفریح کلزار کردیم و شش طرفین لبنای کویا طرا می کرده اند کجی فف کل زر و دیگر فف کل ارغوانی
 خط خط بشکل سدن داشته دو طرف کج کل کمنه بود تا پیشم کار سیکرد همین طوری کلزار بود و در نواحی پر شاو
 موسم بهار خوب کلزار می شود سحر از آن تری کوچ نمودیم در آمدن راه از کنار دریا یک شیر می فریاد کرده بر آمد
 سپان بجز و شنیدن آواز شیر به اختیار به طرف ذار گرفته در جود و جو خود را انداختند بر کشته باز کج کل
 در آمد فرود شده شد که کاوشش آورده در کج کل انداخته شیر بر آرد باز فریاد زده بر آمد از هر طرف تیز رون گرفتند
 من هم تیری زدم جا کو پیاده در وقتی که تیره نیز و سنان نیز را بدندان کزیده کنده بر تافت نیز بسیار می
 خوردند و بوته خورده استاده بود با بیا دل شمشیر شده نزدیک رفته بود در محل حمله کرده ن بر سر شمشیر
 انداخت بعد از آن علی سبتانی در کمر شمشیر زده شیر خود را در دریا انداخت از میان آب بر آورد
 پوست او را فرودیم که بجز نذ صباح آن کوچ نموده ببگرام آمده کور کفتری را تفریح کردیم از عالم صومعه تنگ قنار
 خانگی است بعد از در آمدن دروازه یکدوم زمین فرود آمدن دراز شده خوابیده میاید در آمد همیشه در آمده
 نمیشود در کور فحاحی این خانه موسی سروریش تراشیده بی نهایت افتاده است در اطراف این کور کفتری مثل
 در سر با طخیلی بجز است در مال و آل بدن در کابل که کمت و بنو و دشت را تا حنث شد بجز اجم و در کلان
 نیز نموده پیش از دیدن بجهت ناویدن کور کفتری تا سفنجور ویم آنقدر جای لایق تا سفنجور دن نبوده
 همین روز بجزی خوب من کم شد ششم میر شکار نگاه سبب است کلنک و کلنک را بسیار خوب بگرفت و در کور
 خورده بود استخوانها گرفت بود که مثل من جیوشش کسی را میر شکار کرده بود بکلان تران افغانان دلزاک
 ابهرای ملک ترخان و ملک موسی بودند از کلانان ایشان شش کس صد صد شقال نقره و یکان بیکان
 جامه وار کس که او بیکان یکان کاوشش از سوغات بنده و ستان داده بد بیکان هم فرخورد حال ایشان
 نزدیک و کاوشش عنایت در وقت فرود آمدن در علی مسجد معروف نام دلزاک لعقوب حیل در
 کوفتند و در خوار برنج و ماست سبز کلان پیشکش آورد علی مسجد در بده پیر فرود آمده شد از بند
 پیر در جوی شاهی نماز پیشین رسیده فرود آمده شد همین روز بدست بیک تب محرقی شد بجوی شاهی
 سحر کوچ کوه در باغ و فانیم روز را گذارنده نماز پیشین از باغ و قاروان شده از سیاه آب کند که کشته